

جزو بیست و سوم :

۲۸- وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِّنْ بَعْدِهِ مِّنْ جُنْدٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ . پس از او (حبیب نجات) سپاهی از آسمان بر قوم او نفرستادیم و هیچ عذابی هم نازل نکردیم .
 ۲۹- إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَيَاْذَاهُمُ خِلَامِدُنْ . جز یک بانگ جبرئیل که همه بیک بار مرده شدند !
 ۳۰- يٰۤاَحْسِرَةً عَلَىٰ الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوْهُ يَسْتَهْزِؤْنَ . ای دریغ بر بندگان که برایشان هیچ فرستاده ای نیامد مگر آنکه او را استهزا (افسوس) می کردند .

تفسیر ادبی و عرفانی

۱۲- إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ . آیه . ما مردگان را زنده کنیم . ارباب معرفت در احیاء موتی معنی دیگر دیده اند و فقهی دیگر کرده اند و گفتند : این آیت اشارت است به زنده گردانیدن دلهای اهل غفلت به نور قربت و زنده کردن جانهای اهل شهوت به نسیم مشاهدت و روح مواصلت ! اگر همه جانهای عالم تورا بود ، و نور قربت تورا نبود ، البته حیات طیبه ندهند چون مرده زندانی تویی ! و اگر هزار سال در خاک بوده ای ، چون ریحان توحید رحمان در بوستان روح تو باشد ، مایه همه زندگانی تویی ! عزیز باشد کسی که ناگاه بر سر چشمه حیات رسد و خضر وار در آن چشمه شست و شویی کند تا زنده جاوید گردد !

پیر طریقت گفت : الهی ، زندگی همه بایاد تو ، و شادی همه بایافت تو ، و جان آنست که در او شناخت تو است ، خدایا ، موجود نفسهای جوان مردانی ، حاضر دلهای ذکر کنندگانی ، تورا از نزدیک نشان میدهند و بر تراز آبی از دورت می پندارند و نزدیکتر از جانی اندانم که در جانی یا خود جانی ، نه اینی و نه آنی ! بجز از زندگی می باید تو آتی !
 ... وَتَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآتَاهُمْ . آیه . در وقت سحر که بنده از حجره اندوه خود بیرون آمده رو بسوی

محراب عبادت و سجده گاه رفته و قدم بر بساط مناجات نهد ، آن ساعت آسمان وزمین از غیرت فرو گدازند ! عزیز کسی که آن ساعت بستر و بالین را وداع کند و رو به محراب عبادت نهد و درد خود را مرهم جوید ، شریف وقتی که آنست ! عزیز ساعتی است آن ساعت ! که جلال احدیت به صفت صمدیت بساط نزول پیفکند و باتو خطاب کند و گوید : هیچ درد زده ای را پرستی هست ؟ تا بجام اجابت در کام او ریزم ، هیچ توبه کاری هست تا مرکب قبول به استقبال او فرستم ؟ هیچ عاصی هست تا جریده جرمهای او را توقیع غفران کشم ؟

۱۳- وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ . آیه . در این آیت ، خداوند خبری دهد از بازداشتگان عدل ازل ، و از برداشتگان لطف قدیم ، آن بازداشتگان عدل ازل را داغ جدائی بر نهاد و به الزام به راه تقوی در کشید :
 حضرت علی امیر المؤمنین گوید : مرده ای را در خاک می نهادم ، سه بار روی او را به قبله کردم ، هر بار روی از قبله بگردانید ! پس ندائی شنیدم که گفت : ای علی ، دست بدار ، آنرا که ما ذلیل کردیم تو او را عزیز توانی کرد ! کرامت خواندگان و اهانت رانندگان همه از درگاه جلال ما است و به ارادت و مشیت ما است .

نشان کرامت بنده آنست که مَرَدوار در آید و جان و دل و روزگار خود را فدای دین کند ! چنانکه حبیب نجات مؤمن آل یسن کرد تا از حضرت عزت خلعت : داخل بهشت شو ، به او رسید . در خبر است که چون بنده مؤمن از سرای فانی رو به سرای جاودانی نهد او را به تخته ای خوابانند تا شست و شوی دهند ، از سوی خداوند غفور خطاب آید که : ای مقربان درگاه ، در نگریده همان گونه که ظاهر تر او را به آب می شویند ، باطن او را به رحمت می شوئیم

و آن نور جلال ما است که از باطن او جلوه گرمی شود، چنانکه حبیب نجات چون آن نوازش و کرامت را دید، آرزو کرد کاشک قوم من دانندی که ما کجا رسیدیم و چه دیدیم؟ نوازش حق دیدیم و به آمرزش او رسیدیم. و به زبان حال می گفت:

آنجای که ابرار نشینند نشستیم صد گوله شراب از کف اقبال چشیدیم!

ما را همه مقصود بخشایش حق بود المنة الله که به مقصود رسیدیم.

تفسیر لفظی

۳۱- اَلَمْ يَرَوْكُمْ اَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنَ الْقُرُونِ اَنَّهُمْ اِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ . آیا نمی بینند که پیش از آنها چند گروه را تباہ کردیم که کسی از ایشان بسوی آنها باز نمی گردند .

۳۲- وَ اِنْ كُلُّ لُحْمًا جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ . و نیستند همه ایشان مگر آنکه نزد ما حاضر گردانند!

۳۳- وَ آيَةٌ لَهُمْ اَلَا رِضْوَانُ الْمَيْمَةِ اُحْيِيْنَاهَا وَاَخْرَجْنَاهَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ . و یک نشانی (از نشانهای مرده زنده کردن ما) زمین مرده است که ما آنرا (با باران) زنده می کنیم و از آن دانه ها بیرون آوریم که مردمان از آن می خورند .

۳۴- وَ جَعَلْنَاهَا فِيْهَا جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَّاَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيْهَا مِنَ الْعُيُونِ . ما در زمین از خرما بن و از تاکها (رزها) باغها کردیم و چشمه ها در زمین روان ساختیم .

۳۵- لِيَاْكُلُوْا مِنْ ثَمَرِهِ وَاِذَا عَمِلْتُمْ اِيْدِيْهِمْ اَفْلاَ يَشْكُرُوْنَ . تا از میوه آن باغ بخورند و از آنچه به دست خود عمل می آورند، آیا (به آزادی نباشند) و خدا را سپاس نگرارند؟

۳۶- سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْاَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْاَرْضُ وَمِنْ اَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُوْنَ . پاک و منزّه است خدای که جفت جفت ها آفرید، همه چیز از آنچه زمین میرویانند و از آنچه از دست رنج خودشان به عمل می آید و از آنچه آفریدگان آنرا ندانند!

۳۷- وَ آيَةٌ لَهُمْ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَاِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ . نشانی بر توانائی ما برای ایشان اینکه ما از شب روز را درمی کشیم (روشنی را از آن می گیریم) که در آن هنگام آنها در تاریکی اند.

۲۸- وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَلِكِ تَقْدِيْرُ الْعَزِيْزِ الْعَلِيْمِ . و خورشید در قرارگاه خود می رود، این است راست داشته و باز داشته خداوند توانا و دانای.

۳۹- وَ الْقَمَرُ قَدَرًا مَّا تَنَازَلَ حَتّٰىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيْمِ . و ما را اندازه کردیم در پیمودن منزلها در شبانروز، تا آنگاه که مانند شاخ خرما بن باز گردد!

۴۰- اَلَا الشَّمْسُ يَنْسِبُ لَهَا اَنْ تَدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِيْ فَلَكٍ يَنْسَبِحُونَ . نه خورشید را سزد که ما را دریابد و نه شب روز را پیشی گیرد و هر دو در چرخ فراخ خود شنای کنند!

۴۱- وَ آيَةٌ لَهُمْ اَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ . و نشانی بر توانائی ما برای ایشان اینکه پدران ایشان را (که فرزندان زادند) در کشتی گران بار (نوح) پر کردیم (و از غرق شدن نجات دادیم) .

۴۲- وَ خَلَقْنَاهُمْ مِنْ مَّثَلٍ مَّيْمَرٍ كَبُورٍ . و آفریدیم برای آنها مانند کشتی نوح که بر آن سوار شوند.

۴۳- وَاِنْ نُّنْشَأْهُمْ فَاِذَا صَرَجَ لَهُمْ وَ لَا هُمْ يُنْقَدُونَ . و اگر می خواستیم آنان را غرق می کردیم پس فریاد می نداشتند، و آنان را نمی رها می نمودند.

۴۴- اِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا اِلَىٰ حِينٍ . مگر بخشایش از ما و بر خور داری تا فرا سر انجام ، (روز آخر) .
 ۴۵- وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا مَا بَيْنَ اَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ . و چون بابشان گویند: از پاداش گناهانی که پیش کرده اید و گناهانی که خواهید کرد بپرهیزید ، شاید از سوی خدا بخشیده شوید ، (ولی آنها نمی پرهیزند) .

۴۶- وَمَا تَنْتَهِیْهُمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ اِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ . هیچ نشانی از نشانه‌ای خداوند به ایشان نمی آید مگر آنکه آنان روی گرداننده اند!

۴۷- وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ اَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ قَالِ الدِّینَ كَفَرُوا بِاللّٰهِ اَمَنُوا اَنْطٰعِیْمُ مَنْ لَّوْ یَشَاءُ اللّٰهُ اَطَعْتُمْ اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا فِی ضَلَالٍ مُّبِیْنٍ . و چون به آنها گفته شود که از آنچه خداوند به شما روزی داده (در راه خدا) انفاق کنید ، کافران در پاسخ گویند: آیا ما طعام به کسی دهیم که خداوند اگر می خواست، خود او را طعام می داد؟! شما نیستید مگر در گمراهی آشکارا! (۱)

۴۸- وَیَقُولُونَ مَتٰی هٰذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِیْنَ . و کافران می گویند هنگام رستاخیز کی است؟ به ما باز نمائید اگر راست گوینده هستید؟

۴۹- مَا یَنْظُرُونَ اِلَّا صَیْحَةً وَّاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ یَخِصِّمُونَ . چشم نمی دارند مگر یک بانگ که ایشانرا فرا گیرد، در حالیکه آنان با هم در آویخته و با هم دشمنی می کنند!

۵۰- فَاِذَا یَسْتَعْطِفُونَ تَوْصِیَةً وَّلَا اِلٰی اَهْلِهِمْ یَرْجِعُونَ . پس نه اندرزی توانند کنند و نه توانند که با خاندان خود آیند!

۵۱- وَتَفْشِخَ فِی الصُّوْرِ فَاِذَا هُمْ مِنْ اِلَآ جُنْدٍ اِلٰی رَبِّهِمْ یَتَنَسَّلُونَ . و چون در صورت دهند، آنان از گورها شتابان بسوی خدای خود می پویند! (می شتابند) .

۵۲- قَالُوا یٰٰا وَیَلَلٰی مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَّرْقَدِنَا هٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ . گفتند: ای وای بر ما، کی ما را از خوابگاهمان بیدار کرد و بینگیخت؟ این وعده ایست که خدا داده و فرستادگان راست گفتند!

۵۳- اِنْ كَانَتْ اِلَّا صَیْحَةً وَّاحِدَةً فَاِذَا هُمْ جَمِیْعٌ لَّدٰیْنَا مُحْضَرُونَ . نبود مگر یک بانگ که آنانرا همه به هم نزد ما حاضر کرده شوند.

۵۴- فَاَلْیَوْمَ لَا تَنْظُرُهُمْ نَفْسٌ شَیْئًا وَّلَا تُجْزَوْنَ اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ . پس امروز بر کسی بیداد نکنند و شما پاداش داده نخواهید شد مگر برای آنچه که می گردید!

تفسیر ادبی و عرفانی

۳۱- اَلَمْ یَرَوْا كَمْ اَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ . آیه. آیا به دیده سیر ننگرند تا بدایع صنایع ببینند؟ آیا به دیده سیر ننگرند تا لطایف و ظایف ببینند؟ آیا به دیده سیر ننگرند تا آیات آفاق ببینند؟ آیا به دیده سیر ننگرند

(۱) برخی از مفسران جمله اخیر را کلام کافران دانند که به مؤمنان گفتند! بعضی دیگر آنرا جواب از خداوند دانند که مستقیم یا غیر مستقیم به مؤمنان در باره کافران اسر داده است که بگویند.

تا آیات انفس بینند؟ آیا بدیده دل ننگرند تا انوار هدایت بینند؟ آیا به دیده جان ننگرند تا اسرار عنایت بینند؟ آیا به دیده شهود ننگرند تا حضرت مشهود بینند؟ آیا به دیده وجد ننگرند تا رایت وجود بینند؟ آیا به دیده بی خودی ننگرند تا دوست عیان بینند؟ آیا بدیده فنا ننگرند تا جهانی بی گیران بینند؟

آلا تا کی درین زندان فریب این و آن بینی یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی!
جهانی کاندرو هر دل که یابی پادشا بینی جهانی کاندرو هر جان که بینی شادمان بینی!

پیر طریقت گفت: ای مسکین، تا کی در صنایع نگری؟ یک بار در صنایع نگرا تا کی به بدایع مشغول باشی؟ یک بار به مبدع مشغول شو! تا کی مردِ هر دری باشی؟ مردِ هر دری را هرگز صلاح و فلاح نبود! هزار بارویِ روئین از جای بر کنند، آسان تر از آن باشد تا مردِ هر دری را به یک در باز آوردن!

بایزید بسطامی را حدیث دل پرسیدند، گفتا: دل آن باشد که به مقدار یک ذره درو آرزوی خلق نباشد! سلمان فارسی، هر که که به خرابه‌ای برگزشتی توقف کردی و به زاری بنالیدی، و رفتگان آن منزل را یاد کردی و گفتی: بچایند آنها که این بنا نهادند؟ دل بدادند و مال و جان در باختند تا آن غرفه‌ها بیاراستند، چون دل بران نهادند و چون گُل بر باد بشکفتند و از باد بر یختند و در گِل خفتند!

۳۲- وَإِنْ كُلُّ لَمَمًا جَمِيعٌ لَدَيْنَنَا مُحْضَرُونَ. آیه. این آیت صفت روز رستاخیز است که در آن روز بندهای نفاق‌ها برگشایند، و سرپوش عداوتها از سر آن برگیرند، مدعیان بی معنی را بینی که زبان‌هاشان از راه قفا به درمی کشند، و لوح معاملات هر کس را در روی‌هاشان می‌دارند، هر ذره‌ای که به ستم گرفته (ستده) باشند یا از زکات باز گرفته باشند، داغ قهرمی گردانند و بر پیشانی خویشان پرست می‌نهند!
ای مسکین، آخر نگوئی تا چند ازین مکابره و زور گوئی بردوام، و تا کی از این شوخی و دلیری برقرار! از حال کودکی تا جوانی و بُرنائی! و از جوانی و بُرنائی تا به پیری! و از پیری تا به کی؟

۳۶- سُبْحَانَ اللَّهِ خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا. پاك و بی عیب آن خدائی که در زمین از یک آب و خاک و یک هوا، این عجایب صنع نماید! و آیات قدرت پدید آرد، بندگان را بینا کرد و نشانها را باز نمود تا آن کس که در نیافته بود دریابد و بداند که این کرده را کیرد گاری است و این ساخته را سازنده‌ای! و این آراسته را آراینده‌ای! و این رسته را رویاننده‌ای است! هر یکی بر هستی و یگانگی خدای یکتا گواهی دهند! در حالی که نه گواهی دهنده را خرد! و نه نشان دهنده را زبان است!

۳۷- وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ. آیه. بزرگی را پرسیدند شب بهتر است (فاضلتر) یا روز؟ جواب داد: شب! که شب همه در آسایشند و آسایش از بهشت است، و در روز همه دشواری و رنج در طلب معاش، و رنج و دشواری از دوزخ است! شب حظ و بهره مخلصان است که عبادت به اخلاص کنند نه به ریا! و روز حظ و بهره ریاکاران و مرائیان است که عبادت به ریا کنند! شب وقت خلوت دوستان است و میعاد آشتی جویان و تسلی مشتاقان، و هنگام راز مُحبان!

شب و روز نشان قبض و بسط عارفان است! گاهی ایشانرا شب قبض بود و گاهی روز بسط! در شب قبض همه فترت و هیبت بینند و در روز بسط همه لطف و مرحمت یابند! در شب قبض طوفان قهر آید و شواهد جلال نماید و بنده بزارد و در خواهش آید، در روز بسط، همه نسیم لطف دمَد، بوی وصال آرد، بنده بنسازد و در رامش آید،

پیر طریقت گفت: در حالت قبض گاهی نوری تابد که بشریت در جنب آن ناپدید شود! نوری و چه نوری؟ که از مهر ازل نشان است و بر سبیل زندگانی عنوان! هم راحت جان و هم عیش جان و هم درد جان است! هم درد دل منی و هم راحت جان هم فتنه بر انگیزی و هم فتنه نشان! ۳۹- وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مُنَازِلَ آیه. درباره لطیفه ای گفته اند که شنیدنی و خواندنی است! ماه چون از خود نورنداشت از فرشتگان مدد خواست تا از بهر او شفاعت کنند و گفتند خداوند! ماه در خدمت درگاه عزت خو کرده، سزاوار است که او را مهجور نکنی! خداوند شفاعت آنان را پذیرفت و دستور داد تا هر ماهی یک بار سجده کند! آنهم شب چهارده! اکنون هر شب که بر آید نوری می افزاید تا شب چهارده که نورش بکمال می رسد و هنگام سجود است و چون چهارده در گذرد هر شب نوری کم شود تا از بساط خدمت دور شود! و در محاق ظلمت افتد. از این جهت است که بنده مؤمن را به خورشید مانند کرده اند که روشنائی از آن کم و بیش نمیشود و همواره به نور معرفت و ضیاء حقیقت روشن و درخشان است!؟

تفسیر لفظی

۵۵- إِنَّ أَصْحَابَ النَّجْنَةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَلَكَهُنَّ. بهشتیان آن روز در کارها شادان و نازاوند، و میوه خوراندند.

۵۶- هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِيُونَ. ایشان و همسرشان در زیر سایه بر تختهای آراسته تکیه زده اند.

۵۷- لَهُمْ فِيهَا فَلَكَهُمَّ وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ. ایشان راست در بهشت میوه و ایشانراست آنچه بخوانند و آرزو کنند.

۵۸- سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ. سلامی به گفتار از پروردگار مهربان (به آنها).

۵۹- وَامْتَنَازُوا الْيَوْمَ آيَهُ الْمُجْرِمُونَ. در آن روز کافران را گویند: ای ناگرویدگان، از هم جدا شوید.

۶۰- أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ. ای فرزندان آدم، آیا باشما عهد نستم که شیطان را پرستش نکنید که دشمن آشکار شما است؟

۶۱- وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ. و اینکه مرا عبادت کنید که این راه راست است.

۶۲- وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ. گروهانی انبوه از شما را (شیطان) از راه به دربرد و گمراه کرد، آیا شما خبر نداشتید و در نمی یابید؟

۶۳- هَٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ. این آن دوزخ است که بشما وعده داده شده!

۶۴- إِصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ. به آتش در آئید امروز به آن سبب که کافر بودید و

ناسپاس!

۶۵- الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.

امروز بر دهان آنان مهر نهیم و دستهایشان با ما سخن گوید و پاهایشان گواهی دهد به آنچه می کردند!

۶۶- وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ. اگر ما بخواهیم

چشمهای ایشانرا نابینا کنیم، تا آهنگ راه کنند پس چگونه در آن حال، فرا راه بینند؟

۶۷- وَلَوْ تَشَاءُ لَمَمَسْتَنَّهُمْ عَلَى أَمْكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ . اگر بخواهیم ایشانرا مسخ کنیم (صورت بگردانیم) . بر جای خویش ، ثانه از پیش توانند روند و نه از پس !

۶۸- وَمَنْ نَعْمِرَهُ نُنَبِّئْهُ فِي الْخَلْقِ أَفْلا يَعْقِلُونَ . هر کرا عمر دراز دهیم ، خلقت اورا به پس برگردانیم (یعنی مانند حال کودکی و سستی) آیا در نمی یابند ؟

۶۹- وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ . مابه (محمد) شعر نیاموختیم و سزاوار او هم نیست ، (آنچه اوی آورد) یاد خدا است و قرآن آشکارا و پیداست .

۷۰- لِيُذَكِّرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ . تا بیم دهد هر که زنده دل باشد ، و عذاب بر ناگرویدگان واجب گردد .

۷۱- أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِ آبٍ نَدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ . آیا نمی بینند که ما برای آنها از آنچه آفریدیم و کردیم ، چهار پایان و شتران و گاوان و گوسفندان آفریدیم که آنها را زیر دست میدارند (و با ایشان می توانند) و مالک آنها هستند .

۷۲- وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ . ما آنها را (برای آدمی) رام کردیم که لختی بر آن برنشستی و از آن لختی می خورند .

۷۳- وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ . وایشانرا در آنها سودها و آشامیدنی ها است ، آیا سپاس داری نکنند ؟ (آیا به آزادی نیستند) به این نعمت که به ایشان دادیم ؟

۷۴- وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ . کافران سوای خدای یگانه ، خدایانی گرفتند ، تا شاید ایشانرا یاری دهند .

۷۵- لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحَضَّرُونَ . آن خدایان ، یاری دادن آنها را نتوانند و آنان برای بتان (روز قیامت) سپاهی اند حاضر کرده ! (دردوزخ) .

۷۶- فَلَا يَجْزِيكَتْ قَوْلُهُمْ إِنَّآ نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ . (ای محمد) گفتار آنان تو را اندوهناک نکند ، که آنچه می گویند بر ما پوشیده نیست ، ما آنچه نهان می دارند و آنچه آشکارا می دارند می دانیم .

۷۷- أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُفُّنَا مِنْ نُطْفَةٍ فَذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ . آیا انسان نمی بیند که ما او را از نطفه ای آفریدیم ، آنگاه با ما آشکارا خصومت کند (دشمن آشکارای ما باشد) .

۷۸- وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ . انسان برای ما مثل زد و ما را با خود در سخن و در ناتوانی هم سان ساخت ! و گفت این کیست که استخوانهای پوسیده را زنده می کند ؟

۷۹- قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ . بگو (ای پیغمبر) آنرا کسی زنده می کند که در آغاز او را بیافرید ! و او به همه آفریده ها داناست ؛

۸۰- الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ أَلًا تَخْضَرُّ لَرًا فَذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ . آن خدائی که برای شما از درخت سبز آتش آفرید تا شما از آن آتش می فروزید (۱)

(۱) دودرخت است بنام هر خ و عقیار که چوب یکی از دیگری ساده است (مثبت و منفی) چون به هم بسایند

آتش از آن بیرون جهدا و در فارسی درخت آتش کرا گویند !

۸۱- اَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بِقَادِرٍ عَلٰۤى اَنْ يَّخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلٰۤى وَهُوَ الْخَلّٰقُ الْعَلِيْمُ. آیا خدائی که آسمانها و زمین را آفریده قادر نیست که مانند آنها را آفریند؟ آری، او است آفریدگار بسیار آفرین دانا.

۸۲- اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَيْئًا اَنْ يَقُوْلَ لَهُ كُنْ فَيَكُوْنُ اَفَرَمَانَ خدای این است که چون چیزی را اراده کند (بخواهد) آنرا گوید: باش پس می باشد!

۸۳- فَسُبْحٰنَ الَّذِیْ بِيَدِهِ مَلَكُوْتُ كُلِّ شَيْءٍ وَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ. پس پاک و منزّه است خدائی که پادشاهی همه چیزها به دست او است و باز گشت همه چیز بسوی اوست.

تفسیر ادبی و عرفانی

۵۵- اِنَّ اَصْحٰبَ الْجَنَّةِ الْیَوْمَ فِیْ شُغْلٍ فَلَا كِهْفُوْنَ. آیه. شغل بهشتیان آنروز (در بهشت) سماع است، بنده مؤمن در بهشت آرزوی سماع کند، خداوند اسرافیل را فرستد تا در سمت راست او ایستد و قرآن خواند و داود را فرستد تا در سمت چپ او ایستد و زبور خواند! بنده سماع همی کند تا وقت او خوش باشد، جان وی فرا سماع آید و دل وی فرا نشاط آید، از تن زبان مانند و پس! و از دل نشان مانند و پس! و از جان عیان مانند و پس! ای جوان مرد، از تن سماع نیاید که در بند برتری است، از دل سماع نیاید که زهگذری است، از جان سماع آید که نه این بجائی است! تن سماع نکند که خود به دردی است، دل سماع نکند که زبون کز در است! جان سماع کند که فردا فرد است!

جوینده تو هم چو تو فردی باید آزاد زهر علت و دردی باید گفته اند: شغل بهشتیان ده چیز است: ملکی که در آن عزلت نه! جوانی که در آن پیری نه، صحتی که در آن بیماری نه! عزتی که با آن ذلتی نه! راحتی که با آن شدتی نه! نعمتی که با آن محنتی نه! بقائی که با آن فنائی نه! حیاتی که با آن مرگی نه! رضائی که با آن سختی نه! و آنسی که با آن وحشتی نیست!

پیر طریقت گفت: این شغل در بهشت شغل عامّه مؤمنان است، اما مقربان مملکت و خاصان حضرت مشاهدت از مطالعه شهود و استغراق وجود یک لحظه هم با نعم بهشت نبردازند و به زبان حال همی گویند:

روزی که مرا وصل تو در چنگ آید از حال بهشتیان مرا ننگ آید!

لطیفه: چون خلایق از عرصه قیامت بروند، خاصان برجای مانند و نروند! فرمان آید که شما نیز به بهشت روید و ناز و نعم بهشت ببینید! گویند بکارویم که آنچه مقصود ما است ما را اینجا حاضر است!

۵۷ و ۵۸- لَهُمْ فِيْهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَّا يَدْعُوْنَ سَلَامٌ قَوْلًا مِّنْ رَّبِّ رَحِيْمٍ. در بهشت علاوه بر میوه و آنچه که از جانب خداوند رحیم میل دارند (حاضر)، درود بر بندگان مؤمن و ضعیف باد، بدانکه درود خداوندی دو گونه است: با واسطه و بی واسطه، سلام با واسطه توسط مصطفی است که خداوند فرمود: ای محمد، چون مؤمنان نزد تو آیند بگو سلام بر شما (۱) خداوند برای شما بر خود رحمت نوشته! سلام بی واسطه، چون روزگار زندگی بنده به سر رسد و برید مرگ در رسد، در آن دم باز پسین به فرشته مرگ فرمان رسد که تو برید حضرت مائی و به فرمان

(۱) اشاره است به آیه وَاِذَا جَاءُوكَ الدِّیْنَ یُؤْمِنُوْنَ فَقُلْ سَلَامٌ عَلَیْكُمْ كَتَبَ عَلٰی نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ:

ما قبض روح کنی، نخست اورا شربت شادی ده و مرهمی بر دل خسته وی نه، بر او سلام کن و نعمت بروی تمام کن^(۱) و چون یاران و یاوران فرشته مرگ آن نوازش و کرمیت بینند همه گویند: «سَلَامٌ عَلَیْکُمْ أَذْخَلُوا الْجَنَّةَ» درود بر شما بندگان با ایمان، به بهشت داخل شوید.

ای بنده مؤمن، به خوش دلی جان و دیعت تسلیم کردی، سلام و درود بر تو باد! و چون از حساب و کتاب فارغ شود و به در بهشت رسد، فرشته وضوان اورا استقبال کند و گوید خوش آمدی، و همه جانی در پی از فرشتگان سلام شنود^(۲)

چون گوش بنده مؤمن از شنیدن سلام پر شود، آرزوی دیدار و آماده شنیدن سخن حق شود و گوید: ای معدنِ نازم، نیاز من تا به کی؟ ای ساقی سیرین، این تشنگی تا به کی؟ ای مشهودِ جان من، این خبر رسیدن من تا کی؟ خداوندا، موجود دل عارفانی و در ذکریگانه، آرزوی جان مشتاقانی و در وجود یگانه، هیچ روی آن دارد که دیدار بنمائی و خود بر این بنده سلام کنی؟ آنگاه می شنود که «سَلَامٌ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» ۶۵- «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ» آیه: گفته اند: هم چنان که اندام دشمن (در قیامت) بر کرده های بد او گواهی دهد، اندام دوست هم بر کرده های نیک او گواهی دهد! در آثار آورده اند که چون بنده مؤمن به حضرت رسد، از مصدر جلال خطاب آید که ای بنده چه آورده ای؟ بنده شرم دارد که بگوید چندین نماز و چندین صدقه و نیاز خداوند دست اورا بسخن آرد تا گوید چند صدقه داده! پای او را به سخن آرد تا گوید چندین نماز کرده! انگشتان وی بر شماره تسبیح و تهلیل گواهی دهند!

این سخن گفتن اندامهای بنده، از آن غیبهها است که بر خیر د آدمی پوشیده است و برخواست خداوند حواله است، و در توان وی آنرا بجای است، ولی مؤمن نادریافته پذیرفته و آنرا گردن نهاده و از این باب است که روز رستاخیز زمین هم بر کبردار بندگان گواهی دهد که «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» زمین هم خبرهای خود را می دهد! ۶۸- «وَمَنْ نُّعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ» آیه: این آیت بندگان را، تنبیهی است عظیم و باعث بیدار شدن از خواب غفلت! یعنی که خود را دریابید و روزگار جوانی و نیرومندی را غنیمت شمارید و عمل کنید پیش از آنکه نتوانید!

چنانکه مصطفی فرمود: پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت دانید: جوانی پیش از پیری، تن درستی پیش از بیماری، بی نیازی پیش از نیازمندی، زندگی پیش از مردن، فراغت و آسایش پیش از اشتغال و آزمایش! پس اگر کسی روزگار جوانی ضایع کند و در عمل تقصیر و کوتاهی نماید ولی در پیری عذر خواهد عذر او پذیرفته شود. ۶۹- «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْتَبِهُ لَه» آیه: اشارت باین است که این قرآن نه بر وزنهای شعر است، نه مانند سخن آفریدگان. معجزه مصطفی است و برهان نبوت و رسالت او، هر پیغمبری که آمد، برهان نبوت او از راه دیده ها در آمد ولی برهان نبوت محمد (ص) از راه دلها در آمد! هر پیغمبری را معجزه ظاهر دادند چنانکه ابراهیم را نجات از آتش! موسی را عصا و عیسی را زنده کردن مرده! همه اینها محل اطلاع دیده ها بود

(۱) اشاره باین آیه است: «يَوْمَ نَخْتِمُ عَنْهُمْ سُمْرَهُمْ»

(۲) اشاره به آیه: «سَلَامٌ عَلَیْکُمْ طِبِّمُهَاذِخْلُوهَا خَالِدِينَ» و «سَلَامٌ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ»

ولی معجزه محمد مصطفی، بوستان دوستان را صفواصفوت و گلستان مستان را شربت محبت بود! عصای موسی هر چند که در آن صنعت ربانی تعبیه بود و دم عیسی هر چند که در آن لطف الاهی تعبیه بود! ولی ودیعت سینه بشر بود، اما ای محمد تو که میروی، چو بی و دمی با خود مبر که چوب بابت خزان باشد و دم نصیب بیماران! تو قرآن مجید را با خود ببرت! معجزه تو صفت ما بود نه صفت بشر!

کافران چون از آوردن مانند قرآن ناتوان ماندند، زبان به طعن گشودند و مصطفی را شاعر و ساحر خواندند! یکی قرآن را (سحر مستمیر) خواند دیگری آنرا (اساطیر اولین) گفت! ندا رسید ای محمد، نباید سخن بیگانگان و دشمنان تو را اندوهگین سازد، اگر تو را دروغ زن می دارند و پیغمبری تو را گواهی نمی دهند، تو را چه زیان، و چه باک؟ من که خداوندیم گواهی می دهیم که محمد رسول خدا است اگر آنان به طعن می گویند که اجیر و فقیر است! من صریح می گویم که محمد بشیر و نذیر است! اگر آنان می گویند محمد یتیم و بی کس است! من می گویم محمد شفا و رحمت و نور است! ای محمد همه عالم ثنای من می گویند و من ثنای تو می گویم، پس از سخنان یاهو سرایان چرا اندوهناک شوی؟ (۱) همه رضای من می جویند و من رضای تو می جویم (۲) ای محمد همه عالم به من سوگند یاد کنند و من به تو سوگند یاد کنم و گویم لَعَمْرُكَ، بجان تو سوگند! بر پیشانی عرش نوشته: محمد رسول خدا است! بر کرسی نوشته: محمد حبیب خدا است! بر لوح نبشته: محمد صلی الله.

ای محمد این جهانی و آن جهانی نیستی لاجرم اینجا نداری صدر و آنجا مُتکا.
هر جا گام تو آمد افتخار آرد زمین هر جا گام تو آمد انقیاد آرد سما.
والضحی می خوان و میدان قصد آن چندان حسود والضحی می خوان و می بین شکر آن چندان عطا (۳)

سوره - ۳۷ - والصفات - ۱۸۲ - آیه - مکی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - بنام خداوند بخشنده مهربان.

- ۱- والصفات صفاً. به فرشتگان صف زننده و نماز گزاران قطار قطار سوگند!
- ۲- فالتجیرات زجرًا. به آیه های قرآن که باز دارنده است از بدیها و یافرشندگان رانندگان ابر سوگند.
- ۳- فالتالیات ذکرًا. به خوانندگان سخن خداوند (قرآن) سوگند.
- ۴- إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ. (به همه آنها سوگند) که خدای شما یکی است!
- ۵- رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا رَبُّ الْمَشَارِقِ. پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنها است پروردگار طلوع و غروب خورشید.
- ۶- إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوْكَبِ. ما آسمانها را به آرایش ستارگان بیاراستیم.

(۱) اشاره به آیه: إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا. (۲) اشاره به آیه: وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى.

(۳) والضحی اشاره به آن سوره است که حسودان چون چند روز تأخیر وحی دیدند شاد شدند و گفتند خداوند محمد را ترک کرده! آیات این سوره همه وعده و دل داری به او از حسادت حسودان و شرح یاری ها و جلب رضایت او است!

۷۔ وَحِفْظًا مِّنْ مَّكِيلِ شَيْطَانٍ مُّارِدٍ. وآن ستارگان را نگاه داشتیم از آسیبِ هردیوِ شوخِ متمرّدِ (سِتَنَبَه) ز محنتِ دلیر.

۸- لَا يَسْتَعِينُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْعَلَى وَيُقَذِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ. دیوان سخنان گزوه بالا را نمی شنوند (نمی نویشد) و از هر جانب بسوی آنها (تیر شهاب) می اندازند!

۹- دُخُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ. برای راندن از درهای آسمان (کُرَات) و آنان را سب عذاب پیوسته و همیشه!

۱۰۔ اِلَّا مَنْ حَطِيفَ الْخُطْفَةِ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ۔ مگر دیوی کہ بہ دزدی سخنی رہايد (از زبان فرشتہ) پس شاخی از آتش سوزان اورا دنبال کند !

۱۱۔ فَاسْتَفْتِهِمْ أَهَمْ أَسَدٌ خَلَقْنَا أَمْ مَنِ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّنْ طِينٍ لَّازِبٍ . پس تو (ای محمد) از ایشان بپرس که ایشان سخت ترند در آفرینش بر آفریدگار یا آنکه ما آفریدیم (از آسمانها و زمین و با فرزندان آدم) ؟ که ما آنها را از گل چسبنده (دوستنده) آفریدیم .

۱۲۔ بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ. بلکه تو را شگفت می آید (از آنچه آنها دروغ زن می گیرند) و تو را مسخره (افسوس) می کنند! (و سُبُست می پندارند).

۱۳- وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ. وچون ايشانرا پند دهند ودر يادشان نهند ، ياد نكنند:

۱۴- وَإِذَا رَأَوْا آيَةَ يَسْتَسْخِرُونَ. وآنگاه که نشانی استوار ببینند، یکدیگر را بر مسخریت می خوانند.

۱۵- وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ. وگفتند این نیست جز جادوئی آشکارا.

۱۶- إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا فَإِنَّ لَمَبْعُوثُونَ. آیا چون ما مُردیم و خاک شدیم و استخوان ما خاک شد آیا ما برانگیخته میشویم؟

۱۷- اَوَّابًا وَّنَا لَا وَّلَّوْنَ . آیا پدران پیشینیان ما برانگیختنی اند (وزنده شدند؟) :

۱۸۔ قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ ذَاخِرُونَ۔ بگویی (ای محمد) آری، شمارا نگین خفی اید و شما در مانده و کم آمده اید:

۱۹- فَأَنسَا هِيَ زَجْرَهُ وَوَاحِدَهُ فَأَذَاهُمْ يَنْظُرُونَ. همانا (رستاخیز) یک را ندان باشد که ایشان زنده میشوند و می نگرند!

۲۰- وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ: می گویند: ای وای بر ما، این روز جزا است؟

۲۱۔ هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ. این روز روزِ برگزاردن است که شما آنرا دروغ می‌پنداشتید! و روز جدائی نیکوکاران از بدکاران است!

۲۲- أَحْشِرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِّنْ دُونِ اللَّهِ. فراهم آورید (محشور کنید) ، ستم کاران را با جفت‌هایشان و با آنچه می‌پرستیدند! فرود از خدای یگانه!

۲۳- فَأَهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَنَّةِ . پس آنها را فرا سبزه دوزخ بریدوراه بری کنید!

تفسیر ادبی و عرفانی

بِسْمِ اللّٰهِ، بنام او که روح دِلها می‌رَواست، و آئین زبانها ذکر او، بنام او که سرِ گوشها گفتار او، و نور

چشمها دیدار اوست، بنام او که میعاد نوازشها ضیاء او، و آسایش جانها عیان اوست، بنام او که منزل جوان مردان، کوی او، و مقصود عاقلان، گفت و گوی او، و نسیم وصل دمان، از بوی اوست:

بوی تو، بادِ سحر گاه به من آرد صنما بنده بادِ سحر گاه، ز بوی تو آم.

پیر طریقت گفت: خداوند، عظیم شأنی و همیشه مهربانی، قدیم احسان و روشن برهانی، هم نهانی هم عیانی، از دیده ها نهانی، و جانها را عیانی، نه به چیزی مانی تا گویم که چنانی، آنی که خود گفتی و چنانکه خود گفتی آنی!

۱- وَالصَّافَاتِ صَفًّا. گروهی از خداوندان تحقیق و تفسیر گفتند: مراد از آن آیت، صفهای فرشتگان است که عالم علوی به وجود ایشان آراسته و آسمانها به ایشان منور گشته، در هر آسمان از ایشان صنفی، و در هر زمره از ایشان وصفی، بعضی در مقام خدمت در شعار حرمت، و بعضی در مقام هیبت در دثار (لباس) مراقبت! بعضی در حالت مجاهدت در تبسم ارواح مشاهدت! بعضی در جذب عشق بادوست در ناز، بعضی در جلب شوق، با حق در راز! بعضی در مهره میهری از فراق در گداز! در عبادت ایشان قصور نه، و در طاعت آنان فتور نیست.

گروهی دیگر گفتند مراد صفت فرشتگان مخصوص بیت المعمور اند که رسول خدا در شب معراج در آسمان چهارم به آنجا رفت و صف هزاران فرشته را دید که همه از شربت وصل مست و مخمور، از راست می آمدند و طواف می کردند و لبیک می گفتند و بجانب چپ می گذشتند، درباره این فرشتگان نوشته اند: حضرت رسول شب معراج از جبرئیل پرسید که این فرشتگان از کجای آیند و یکجا می روند؟ گفت: ای سید عالم، جنود حق جز ذات باری نداند، هزاران سال است که من همچون می بینم که می آیند و می گذرند، نه آنها که آمده اند پیش از این دیده ام! و نه آنان که گذشته اند هرگز دیگرشان باز بینم! ندانم از کجا آیند و به کجا شوند! شفقت کاری و طرّفه حالی این است! که عاشقان در تک و پوی در کوی او، و هزار شادی به بقای آن جوان مردان باد که جز از روی معشوق نسازند! و جز بادوست مهره میهرن بازند!

این جهان و آن جهان با هر چه هست عاشقان را روی معشوق است و بس

فر نباشد قبله عالم مرا قبله من کوی معشوق است و بس

۴- إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ. خداوند قسم بدین صفها یاد کرد که خداوند شمایکی است، در ذات یکتا و در قدر بی نظیر و در صفت بی همتا، نه او را به کس حاجت، نه کس را بر او حاجت! ای محمد، من دانم که آن کافر مُلحد (بی دین) مرا به سوگند باور ندارد، و آن مؤمن موحد بی سوگند باور دارد!

۵- رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا. آیه. خدا است که آسمانها و زمین را آفریدگار و نگاهدار است! بادوستان وفادار، و مؤمنان را دوستدار است، باعارفان کریم، و با بندگان لطیف و نیکو کار است، خداوند از روی اشارت می گوید: آفریدگار بی علت منم، کردگار بی آلت منم، قهار بی حیل منم، غفار بی مهلت منم، ستار هر ذلت منم! بیافرینم تا قدرت بینی، دوزخ بنامم تا عقوبت بینی! بر صراط نگه دارم تا عنایت بینی، گناهت بیا مزم تا فضل و رحمت بینی، به جنت رسانم تا کرامت بینی، بر تخت نشانم تا عزت بینی، شراب دهم تا لذت بینی، سلام کنم تا تحیت بینی، جلال جمال بر دارم تا لقاء و رؤیت بینی.

تفسیر لفظی

۲۴- وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُورُونَ. ایشان را برپل صراط نگاه دارید که ایشان مسئول هستند (تا از ایشان پرسشها شود).

۲۵- مَا لَكُمْ لَا تَنْصَرُونَ. چیست که امروز بکار یک دگر نمی آید؟ (نه پرستیده نه پرستگار)!

۲۶- بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ. بلکه آن روز آنها همه خود را افکنده (و تسلیم شده اند).

۲۷- وَأَقْبِلْ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ. و آنان رو فراروی یک دگر کنند و می گویند: این

چيست که با من کردی؟

۲۸- قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ. کافران به شیطانها گفتند شما از راه راستی و ایمان بسوی

ما آمدید (و ما را فریب دادید)!

۲۹- قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. شیطانها گفتند: بلکه خود شما ایمان نیاوردید (نه بجهت فریب ما).

۳۰- وَمَا كُنَّا لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ. ما را بر شما دست نبود شما

خود قومی سرکش بودید!

۳۱- فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّ لَدَاقِقُونَ. بنابراین سخن خداوند بر ما درست شد و ما هر دو

گروه چشیده عذاب دردناک هستیم!

۳۲- فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ. ما شما را گمراه کردیم که خود نیز گمراه (کج) راه بودید!

۳۳- فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ. پس آن روز، همه بدکاران در عذاب با هم شریکند!

۳۴- إِنَّا كَذَّبُكَ نَفْعَلُ بِالنَّاصِرِينَ. ما با بدکاران و گناه کاران چنین کنیم.

۳۵- إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ. به آنان وقتی گفته میشد که خدای

جز خدای یگانه نیست، از پذیرفتن گردن می کشیدند!

۳۶- وَيَقْبُولُونَ آيَاتِنَا لَتَنَارٍ كُورًا إِلَهَيْنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ. وی گفتند آبا ما خدایان خود را از برای

سخن یک شاعر دیوانه ترك کنیم؟

۳۷- بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ. بلکه او سخن راست آورد (و دیوانه نبود) و فرستادگان را

گواهی کرد و استوار گرفت.

۳۸- إِنَّكُمْ لَدَاقِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ. (به آنها گویند) شما عذاب دردناک خواهید چشید!

۳۹- وَمَا تَنْجِرُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. و پاداش داده نخواهید شد مگر آنچه را که می کردید!

۴۰- إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ. مگر بندگان با اخلاص که از بیگانگی و ناپاکی پاکند.

۴۱- أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ. که ایشان را راست روزی دانسته شده و معین.

۴۲- فَوَاكِهَةٌ وَهُمْ مُكْرَمُونَ. آن روزی، میوه ها است

۴۳- فِي جَنَّاتٍ النَّعِيمِ. و آنان در بهشت های ناز نواختگانند.

۴۴- عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ. بر تختها روی در روی یکدگر نشسته اند.

- ۴۵- يُطْلَفُ عَلَيْهِمْ بِكُنَاسٍ مِّنْ مَّعِينٍ. بر آنها جام های روان درجوی می گردانند.
- ۴۶- بَيِّضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ. شرابی سپید رنگ، خوش رنگ و خوش خوار، برای آشامندگان!
- ۴۷- لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ. در آن شراب و در مجلس آن، نه درد سراسر است نه درد شکم و نه از آن مست میشوند!
- ۴۸- وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ. و نزد آنها است کنیزکان چشم فروداشته و فروشکننده تراز دیگری باچشمان درشت!
- ۴۹- كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ. چنانکه گوئی مانند تخم شتر مرغند در رنگ و دست نخورده و نگاه داشته و دست بآنها نرسیده هستند!
- ۵۰- فَاقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ. پس آنان روی فرا روی هم کنند و از یکدیگر پرسند.
- ۵۱- قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ. گوینده ای از آنها می گوید: مرا یاری و همدی بود.
- ۵۲- إِنْكَ لَمِنَ الْمُصْذَقِينَ. که می گفت: آیا تواز گواهی کنندگان و از گردنگانی؟
- ۵۳- إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا إِنْتَابِلَ لَمَدٍ يَبُولُونَ. آیا آنگاه که ما بمردیم و خاک شدیم آیا ما پاداش دادنی هستیم (وزنده میشویم؟)
- ۵۴- قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطْلِعُونَ. خداوند به بهشتیان فرماید: آیا شما از حال دوزخیان مطلع هستید؟
- ۵۵- فَاطْلَعَ فَرَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ. پس او فرونگرد و آن کس را (قرین) در میان دوزخ بیند!
- ۵۶- قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتُ لَأَتْرُدِيَنَّ. بهشتی گفت: بخدا سوگند، نزدیک بود مرا تباه و هلاک کنی!
- ۵۷- وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ. (وگفت) اگر نعمت خدای من نبود، منم از حاضر شدگان در دوزخ بودی!
- ۵۸- أَفَمَن نَّحْنُ بِمِثْلِهِنَّ. آیا پس ما نخواهیم مرد؟
- ۵۹- إِلَّا مُؤْتَتَنَا أَوْ لَوِي أَوْ لَمَّا نَحْنُ بِمُحْضَرِينَ. جز همان مردن پیشین در دنیا و ماعذب نخواهیم بود؟
- ۶۰- إِنْ هَذَا إِلَّا هُوَ الْقَوْرُ الْعَظِيمُ. این است رستگاری و پیروزی بزرگوار (برای بهشتیان)!
- ۶۱- لِمِثْلٍ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ. این چنین باید کارکنان و کارگران کار کنند.
- ۶۲- أَذَلِكَ خَيْرٌ نُّزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ (۱). آیا این برای پذیرائی و جای خوش بهتر است یا درخت زقوم؟
- ۶۳- إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِّلظَّالِمِينَ. ما آن درخت را آزمایشی و دلشوری برای ناگرویدگان کردیم!
- ۶۴- إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ. آن زقوم درختی است که در دوزخ از میان آتش بیرون می آید!
- ۶۵- طَلَعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ. خوشه های آن درخت در غلافها، گوئی سرهای دیوهاست!
- ۶۶- فَأَنَّهُمْ لَا يَكِلُونَ مِنْهَا فَمَلًا لِّوَنَ مِنْهَا الْبُطُونَ. آنان از آن درخت می خورند و شکمها را از آن پری کنند!

(۱) نوشته اند زقوم نام درختی تلخ و بدبو و بد مزه در جهنم است که برای پذیرائی کافران آماده ساخته اند!

۶۷- ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ. پس از خوردن آن، ایشان راست آمیغی از آب جوشیده و داغ!

۶۸- ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى النَّجِّيمِ. آنگاه باز گشت آنان از خوردن زقوم و حمیم با آتش سوزنده است.

۶۹- إِنَّهُمْ الْفُقَرَاءُ آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ. آنان پدران خویش را گمراه یافتند.

۷۰- فَهُمْ عَلَىٰ أَثَارِهِمْ يَهْرَعُونَ. پس آنان بر آثار پدران و در پی آنان به گمراهی می شتابند!

۷۱- وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ. هر آینه پیش از فریش هم بیشتر پیشینیان گمراه بودند!

۷۲- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُّنْذِرِينَ. مادر میان آنها بیم دهندگان و آگاه کنندگان فرستادیم.

۷۳- فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُتَذَرِّينَ. پس درنگر (ای پیغمبر) که سرانجام آگاهی دادگان

چگونه است؟

۷۴- إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ. مگر بندگان پاک دلان خالص شده خدای!

۷۵- وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ. هر آینه نوح ما را خواند، و ما چه نیکو پاسخ دهنده گانی!

۷۶- وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ. ما او را و کسانش را از اندوه بزرگ رهانیدیم.

۷۷- وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ^(۱). و نژاد (ذریه) او را از جهانیان و جهانداران کردیم.

۷۸- وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ. ۷۹- سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ. برای او درود پسینیان

گذاشتیم تا بر زبان جهانیان همه گویند: نوح علیه السلام.

۸۰- إِنَّا كَذَلِكِ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. ما آن چنان نیکو کاران را پاداش دهیم:

۸۱- إِنَّهُ مِنَّ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ. که او (نوح) از بندگان مؤمن ما است.

۸۲- ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ. آنگاه دیگران را به آب بکشتیم.



تفسیر ادبی و عرفانی

۲۴- وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ. مفسران گفتند: روز رستاخیز چون کافران را سوی دوزخ رانند از جبار عالم ندا آید که این کافران را برهل صراط! باز داشت کنید (باز دارید) بعضی مفسران گفتند همه خلق را برهل صراط باز دارند و از همه سؤال کنند، و در آن هنگام از همه کارهای آنان پرسش کنند، به ویژه پرسند که آیا حدّ لا اله الا الله را شناختید؟ و حق آنرا بجای آوردید؟ و امر و نهی در آن، عمل کردید؟ و از حرمات شرع پرهیز نمودید؟ و نیز گویند: ما حکم شما را بخود شما افکندیم و کردار بد آنها بر روی آنها اندازید!

۲۵- مَالِكُمْ لَا تَنَصَرُونَ. از کافران سرهل صراط پرسند: چیست شما را امروز که معبودان خود را یاری نمی دهید؟ چنانکه در دنیا یاری می دادید؟ و اینکه ایشان را به دوزخ می برند و چرا ایشانرا بکار نمی آئید و از دوزخ نمی رهانید؟ این جواب ابو جهل هم هست که روز جنگ پدر گفت ما همه پشتی بان یک دگریم تا از محمد کین

(۱) در خبر است که چون نوح از کشتی بیرون شد، همه مردان و زنان که با او بودند مردند و تنها سه پسر بنام

سام و حام و یافث باقی ماند و از فرزندان آنان مردم یهود و عرب و فارس و ترک و هند که ذریه آنها بودند پدر سردمان

دنای آنروز شدند!

کشیم! این است کہ روز رستاخیز از او پرسند چرا امروز پشت بان یک دگر نیستید؟ و از محمد کین نمی کشید؟
 ۲۷- وَاقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَلَّطُونَ. آیه. یعنی مرئوسها از رئیسها می پرسند شما بنام دین ما را گمراه می کردید، و آنها جواب می دهند، کہ آنچه ما شمارا بدان خواندیم بنام حق بود اولی شما ایمان نیاوردید پس شمارا از ایمان به محمد بازی داشتیم.

۳۰- وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُم مِّنْ سُلْطَانٍ. رئیسها گویند ما بر شما تسلطی نداشتیم کہ شمارا مجبور به متابعت خود کنیم بلکه شما گروهی گردن کش بودید!

۳۱- فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ. پس بر همه ماها (کلمه عذاب) کہ گفته خداوند است حق است و ما آنرا چشانیم!

سؤال در قیامت: سؤال روز رستاخیز دو گونه است: سؤال عذاب کہ مخصوص کافران و ملحدان است کہ از کارهای آنان پرسند و نامه سیاه آنها را بر آنها افکنند و پرسند کسی کہ این نامه عمل اوست جزای او چه باشد؟ خودشان پاسخ دهند: آتش، آتش!

لطیفه: چون فرعون دعوی خدائی کرد جبرئیل به صورت بشر آمد و از وی پرسید: اگر خواجہ ای غلام خود را به درجہ بلند برساند و او را بجاه و مال دهد و او خواهد کہ برخواجہ مہتر گردد جزای او چیست؟ فرعون گفت: جزای او آنست کہ او را در آب غرق کنند! تادیگران عبرت گیرند! از حضرت عزت ندا رسید: ای جبرئیل این فتوی را یاد دار تا آنروز کہ او را به دریا کشیم!

سؤال دوم، سؤال عتاب کہ مخصوص بہ گروهی است کہ مؤمنانند بہ اعتقاد و موحدانند بہ مہر دل و صدق محبت، ولی در عمل مقصر و گناہ کارند! حق تعالی از ایشان سؤال عتاب کند، لیکن عیب آنها را از خلق پبوشد و گناہ آنها را بہ یادشان آرد! و بخشش و آمرزش از آنان نگیرد! و پرسش از ایشان در خلوت کند. در آنحال بندہ گنہ کار اقرار کند و خداوند او را ببخشاید!

بو عثمان (یکی از بزرگان عرفان) وقتی در بارہ دوستی حق سخن می گفت، جوانی برخاست و گفت: چکنم تا بہ دوستی اورسم؟ گفت مخالفت او را ترک کن تا بہ دوستی اورسی! جوان مرد گفت چگونہ دعوی دوستی او کنم در حالیکہ مخالفت او را ترک نگفتم؟ آنگاہ برخاست و نہرہ ای زد و ہمی گریست! عارف بزرگوار گفت این جوان در دوستی راست گو است ہر چند بہ ظاہر از جملہ مقصران است و در باطنی در زمرہ دوستان!

پیر طریقت گفت: ای جوان مرد، اگر چنان است کہ در جہد و در عمل تقصیر داری، در آن کوش کہ در راستی دوستی و درد شوق مقصر نہ باشی! کہ صدق محبت تقصیر عمل را جبران کند! لیکن توفیر (زیاد کردن) عمل تقصیر محبت را جبران نکند!

۳۵- إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يُسْتَكْبِرُونَ. حضرت رسول فرمود: ہر کس بہ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مؤمن شود و بآن دیگری آمیختہ نکند، بہشت براو واجب است، حضرت علی امیر المؤمنین پرسید ای رسول خدا، منظور از آن جملہ (شرط) چیست؟ فرمود، دوستی دنیا و خوشنودی دنیا و خواستن دنیا را با آن کلمہ آمیختہ نکند! یعنی کسانی نباشند کہ گفتار پیمبران گویند ولی رفتارستم گران دارند!

۴۰- اَلَا عِبَادِ اللَّهِ اَلَمْ خَلَقْنٰكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلْنٰكُمْ مِنْهَا ذُرِّيًّا فَكُمْ عَلٰى اَشْجَافٍ مُّشْتَرِكَةٍ ۚ
 بجای عمل ایشان نگزید؟ به صفای علم من نگزید که میدانم آنچه را که شما نمی دانید! به ابلیس فرمود: تو چرا به خاکِ سیاه خشک نگری؟ به خلعتِ صفتِ مابینگر! اگر بر دوستانِ مازلتی رود و نقدِ معاملاتِ ایشان به معصیتی مغشوش گردد، بوبه توبه در برابر ایشان میدارم! و حکمتِ زلتِ آنست که بنده تا به زلتِ خود می نگرد افتقار آرد، و چون از طاعت به ما می نگرد، افتخار آرد، و باید که بنده همواره میان افتقار و افتخار روان باشد! و میان بیم و امید گردان! دریم کفاره گناهان را می زارد و در امید به یافتِ نعیم جاودان می نازد!

پیر طریقت از اینجا گفت: بر خبر همی رفتم جوای یقین، خوف مایه و رجاء قرین، مقصود از من نهان و من کوشنده دین! ناگاه برق تجلی بتافت از کین! آری، از گمان و شک آن چنان بینند و از دوست چنین!

۴۱- اُولٰٓئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ ۖ آیه. کسی را که حال آن بود و روش او بدان صفت باشد سرانجام کار و ثمره روزگار او این باشد که روزی معلوم و میوه های با کرامت مقرون بدورسد!
 یحیی معاذ را پرسیدند: هرگز بود که دوست روی سوی دوست آرد، و روی بگرداند؟ گفت: خود کی باشد؟ که روی از دوست برگرداند؟ هزار جان فدای آن جوان باد که رمز عشق بداند؟

خداوند، کسانی را که طوق دوستی در گردن دارند در دامن فضل خود و در مهد عهد پرورش میدهد، و به ذات خود با آنها مکاشفه و به صفات خود با آنان خطاب می کند!

در عظمت او همین قدر بس، که عرش در صفتِ رفعت است او را رفعت بس، کرسی در صفتِ عظمت است او را عظمت بس، آسمان را آرایش و زینت است او را آرایش و زینت بس! اما دلی که رفعت عرش و عظمت کرسی و زینت آسمان ندارد دعوی هستی ندارد! و همه افتقار و انکسار دارد! و رحمت خدا او را بس!

۶۱- فَلْيَمِثِلْ هٰذَا فَلَئِمَّ مِثْلُ الْعَالَمِیُّونَ. اگر مؤمنان را سزا است که بر امید ناز و نعیم بهشت و لذت نعمتهای دیگر سخن گویند! پس عارفان سزاوارترند که به امید دیدار جلال احدیت و یافتِ حقایقِ قربت دیده و دل را فدا و جان را نثار کنند!

تفسیر لفظی ﴿ ۶۱ 〉

- ۸۳- وَإِنْ مِنْ شَيْعَتِهِ لَا اِبْرَاهِيمَ. و از هم دینان نوح و شیعیان او ابراهیم خلیل است.
 ۸۴- اِذْ جَاءَ رَبَّهُ يَقْتَلِبُ سُكْمًا. که بادل رسته از گمان و شک به خدای خویش آمد.
 ۸۵- اِذْ قَالَ لَا بَیِّنَةٌ لِّقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ. وقتی به پدرش و خویشانانش گفت این چیست که می پرستید؟
 ۸۶- اَتُنْفِكُوا آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ. به دروغ خدایانی جز خدای یگانه می خواهید؟
 ۸۷- فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ. پس چه پندارید و چه گمان برید به پروردگار جهانیان؟
 ۸۸- فَتَنْظَرُ نَظْرَةً فِی السُّجُومِ. پس ابراهیم در ستاره ها نگرست نگرستن (به فریب و دستان).
 ۸۹- فَقَالَ اِنِّیْ سَقِیْمٌ. ابراهیم برای آنکه با قوم به صحرا نرود گفت: من (طاعون زده شدم) بیمارم!
 ۹۰- فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ. پس مردم از او دور شدند و پشت به او کردند!

(بقیہ حاشیہ در صفحہ بعد)

۱۰۳- فَلَمَّا اسْتَلِمَا إِلَهُهُ لِيُجَبِّينَا. پس چون هر دو تن بدادند و خود را به فرمان سپردند و پدر

پیشانی او را بر زمین زد!

۱۰۴- وَتَدَيَّنَاهُ أَنْ يَأْتِيَ إِبْرَاهِيمَ. (خداوند فرمود) ما او را ندا زدیم که ای ابراهیم.

۱۰۵- قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. خوابی که دیده بودی راست کردی

ما چنین پاداش به نیکوکاران دهیم.

۱۰۶- إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ. این است آن آزمایش آشکارا.

۱۰۷- وَقَدْ يَنْتَاهُ بِيَذَّبُحٍ عَظِيمٍ. وفدای او کردیم به کشتن (گوسفندی) شایسته و بزرگ!

۱۰۸- وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ. و گذاشتیم بر او در پسینیان (که بگویند):

۱۰۹- سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ. درود باد بر ابراهیم.

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

هر دفعه که قرعه بنام عبدالله می آمد ده قربانی شتر می افزود تا صد شتر قربانی کرد آنگاه آخرین قرعه بنام صد شتر آمد و عبدالله نجات یافت و از آن سبب دیه کشتن صد مسلمان صد شتر آمده!

دلیل دیگر بر آنکه ذبیح اسماعیل بوده، آیه بعد است که می فرماید: وَبَشِّرْ نَاهُ بِمَا سَأَلْتَهُ وَمِنْ وَرَاءِ

السَّحَابِ يَعْقُوبُ، و اگر ذبیح اسحاق بود بشارت او به یعقوب! نمی فرمود!

اما قصه ذبیح: چون ابراهیم خواب دید و تصمیم به ذبح اسماعیل گرفت هاجر را گفت می خواهم گوسفند قربانی کنم و اسماعیل را با خود برم، سرش را بشوی و بویها را شانه کن هاجر چنین کرد و هر دو از مسکه خارج شده و به صحرای منی رفتند. چون ابراهیم پسر را بر زمین خوابانید گفت: پدر، از تو سه خواهش دارم. یکی آنکه دست و پای مرا سخت ببند مبادا چون کارد به گلویم نهی خرد از من زایل شود و در اضطراب آیم! دوم آنکه مرا به روی افکنی تا آن ساعت که جان میدهم در سجود باشم و توانی در روی من بگری مبادا تو را بر من رحمت آید! و من بروی نگر و بر فراق تو و مادرم جزع آرم! سوم آنکه چون به نزد مادرم شوی و من باتو نباشم او سوخته شود، چون درد فراق فرزند سخت است با او مدارا کن و پیراهن مرا بدو ده تا بوی من دلجوئی یابد و کارد را نیز تیر کن و زود به گلو فرود آر تا مرگ بر من آسان شود!

ابراهیم از این سخنان سخت بگریست و گفت: خداوند، قوم من مرا به آتش افکندند و تو مرا رهایی دادی، اکنون بلای بزرگ بر من نهاده ای! که عرش به لرزه آمده و آسمان و زمین طاقت کشیدن آن ندارند! خدایا اگر بنده می آزمائی، تو را رسد که خدائی و من بنده، تو دانی در نفس من چیست؟ و من ندانم در نفس تو چیست؟

آنگاه ابراهیم کارد را بر گلو اسماعیل نهاد، کارد نبرید! تا بدانی که کارد به فرمان می برد! چنانکه آتش به فرمان می سوزاند، و چون فرمان رسید، آتش ابراهیم را نسوزانید و کارد هم گلو اسماعیل را نبرید و در هر دو مورد جبرئیل به فرمان خداوند جلوسوزاندن آتش و بریدن کارد را گرفت! از جبرئیل پرسیدند هیچ رنج و ماندگی هرگز به تو رسیده؟ گفت: آری، سه بار یکی وقتی که ابراهیم را به آتش انداختند! دوم وقتی یوسف را به چاه انداختند! سوم وقتی کارد بر گلو اسماعیل نهادند!

سپس فرمان آمد که ای ابراهیم، خواب راست آمد و ما قربانی تو را به گوسفندی بزرگ فدا کردیم و رسم قربانی را روز عید اضحی در حج بدین مناسبت است و آن روز را مردم عید قربان گویند و مسلمانان ششگن قربانی کنند!

۱۱۰- إِنَّا كَذَّبُكَ نَجْرِي الْمُحْسِنِينَ. ما این چنین نیکوکاران را پاداش دهیم.
 ۱۱۱- إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ. که او از بندگان ایمان دار ما است.
 ۱۱۲- وَبَشِّرْ نَاهُ بِمَا سَخَقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ. ما او را به اسحق بشارت دادیم که او پیغمبری از نیکوکاران است.

۱۱۳- وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ اسْحَقَ وَمَنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ.
 و ما بر ابراهیم و اسحق برکت دادیم و از فرزندان ایشان هم نیکوکارند هم ستم کار به خود آشکارا!
 ۱۱۴- وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ. ما بر موسی و هرون منت (سپاس) نهادیم.
 ۱۱۵- وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ. و ایشان و کسانشان را از اندوه بزرگ رهانیدیم.
 ۱۱۶- وَتَصَرَّنَاهُمْ فَعُكِّلَانِوَا هُمُ الْغَالِيِينَ. ما آنها را یاری دادیم تا بر دشمن پیروز شدند.
 ۱۱۷- وَآتَيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ. و به آن دو تا، نامه راست و درست سخت پیدا دادیم:

۱۱۸- وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. و آن دو نفر را به راه راست رهبری کردیم.
 ۱۱۹- وَتَرَكْنَاهُمَا فِي الْآخِرِينَ. و گذاشتیم برای ایشان در پسینیان (که بگویند):
 ۱۲۰- سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ. درود باد بر موسی و هارون.
 ۱۲۱- إِنَّا كَذَّبُكَ نَجْرِي الْمُحْسِنِينَ. ما پاداش نیکوکاران چنین دهیم.
 ۱۲۲- إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ. که ایشان هر دو از بندگان مؤمن ما هستند.
 ۱۲۳- وَإِنَّ إِلْيَاسَ لِمَنْ الْمُرْسَلِينَ. و الیاس از فرستادگان ما بود^(۱).
 ۱۲۴- إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِلَّا تَتَّقُونَ. وقتی که به قوم خود گفت: آیا از دروغ نمی پرهیزید؟
 ۱۲۵- أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ. آیا بت بعل را می پرستید و خدای نیکو آفرین تر را می گذارید؟

۱۲۶- اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ. خداوند پروردگار شما و پروردگار پدران پیشینیان شما است.
 ۱۲۷- فَكَذَّبُوهُ فَأَنَّهُم لَمُحْضَرُونَ. او را دروغ زن گرفتند و اکنون از حاضر شدگان در آتشند!
 ۱۲۸- إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ. مگر کسانی از قوم او (الیاس) که از بندگان راست و درست خدا بودند.
 ۱۲۹- وَتَرَكْنَاهُ عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ. و براو گذاشتیم در پسینیان (که بگویند):
 ۱۳۰- سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْيَاسِينَ. درود بر الیاس و جهانیان علیه السلام گویند.
 ۱۳۱- إِنَّا كَذَّبُكَ نَجْرِي الْمُحْسِنِينَ. ما نیکوکاران را چنین پاداش دهیم.
 ۱۳۲- إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ. که او از بندگان مؤمن ما است.
 ۱۳۳- وَإِنَّ لُوطًا لِمَنْ الْمُرْسَلِينَ. و لوط (پیغمبر) از فرستادگان بود.

(۱) نوشته اند نام الیاس، ادریس است بعضی دیگر او را فرزند هارون برادر موسی دانند و در ناحیه شام

آنجا که بعل بت بود می زیست!

- ۱۳۴- إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ. هنگامی که او را و کسان او را رها نمودیم.
- ۱۳۵- أَلَا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ. مگر پیرزنی در بازماندگان!
- ۱۳۶- ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخِرِينَ. پس از آن، از دیگران دمار در آوردیم (و هلاک کردیم).
- ۱۳۷- وَإِنَّا لَنَنصُرُكُمْ لِنُصَبِّحَهُمْ مُّصْبِحِينَ. و شما هر روز بامدادان بر ایشان می گذرید!
- ۱۳۸- وَبِاللَّيْلِ أَفْلا تَعْقِلُونَ. و هم چنین به شب از آنجاها می گذرید! آیا پند نمی گیرید؟

تفسیر ادبی و عرفانی

۸۳- وَإِنْ مِنْ شَيْعَتِهِ لَا إِبْرَاهِيمَ، إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ. ابراهیم شیعه نوح بود و در اصل توحید با هم اتفاق داشتند ولی در احکام شرع با هم اختلاف داشتند و آن هم به سبب رحمت حق است تا در هر زمان کار دین بر مردم تنگ نباشد و با اوضاع و احوال آنها موافق باشد! و از این جهت بود که شریعت اسلام ناسخ شریعتهای پیش گشت چون راه رسیدن به سعادت آخروی در اسلام از همه راهها نزدیکتر است و احکام آن آسانتر و عملی تر است!

۸۴- إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ. وقتی که ابراهیم بادی سالم، بی هیچ آفت و بی هیچ فتنه، از علایق رسته و از خط نفس خویش و ابرداخته، در کار خدا نیک رفت تا در راه خدا راست رفت! همان است که فرمود: إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّئُهُدِينَ و این اخبار از گفته ابراهیم است چنانکه جاء موسیٰ لِمِيقَاتِنَا اخبار از صفت موسیٰ است، و اسرای بعبده لیلًا اخبار از خدا در حق مصطفیٰ است! چون ابراهیم در مقام تفرقت بود و موسیٰ در عین جمع بود و مصطفیٰ در جمع جمع بود نشان جمع موسیٰ و قریبنا نجاه نجیباً بود و نشان تفرقت ابراهیم و وجهی لیلایی فطر السموات والارض بود، و نشان جمع جمع مصطفیٰ دنا فیتدلی بود!

لطیفه: بر ذوق اهل معرفت، إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي، اشاره به انقطاع بنده است! و معنی انقطاع با حق بریدن است در بدایت به جهد، و در نهایت به کلّ! در بدایت، تن در سعی و زبان در ذکر و عمر در جهد! و در نهایت با خلق عاریت، و با خود بیگانه و از تعلق آسوده! چند سال آفتاب از مشرق بر آید و به مغرب فرو شود تا منقطعی را دیده آن دهند که مقام خلق را از مقام حق باز شناسد! و بدایت از نهایت باز داند!

واسطی عارف بزرگوار گفت: تحلیل از خلق به حق می شود، و حبیب از حق به خلق می آمد، او که از خلق به حق شود حق را به دلیل شناسد، و او که از حق به خلق آید دلیل را به حق شناسد! نه پنی که خلیل از راه دلیل در آمد و بهر دلیلی که میرسد درو همی می آویخت که هذا ربی و این بدایت حال او بود، چون به نهایت رسید، جمال توحید بدیده عیان بدید گفت:

۹۹- وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّئُهُدِينَ. من بسوی خدا میروم و او مرا راه نمائی خواهد کرد.

پیر طریقت گفت: خدایا، او که حق به دلیل جوید به بیم و طمع پرستد! او که حق را به احسان دوست دارد، روز محنت برگردد! او که حق را به خویشتن جوید نا یافته یافته پندارد! الاهی، عارف، تو را به نور تو میداند و از شعاع وجود عبارت نمی تواند! در آتش مهر می سوزد، و از نار باز نمی پردازد!

۱۰۲- فَاسْمًا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيُ. اسماعیل کودکی روز به روز، به افزون بود، کریم برآمده و عزیز برخاسته، سلاله ابراهیم خلیل و صدف در محمد مصطفیٰ بود، گوشه دل خلیل در او آویخت، به چشم استحسن

دراونگریست، از درگاه عزت عتاب آمد که ای خلیل ما تورا از بت آزاری نگاه داشتیم تا دل در بند عشق اسماعیلی کنی؟ ندانی که هر چیزی از خارج حجاب راه خلیت باشد! خواه بت آزاری، خواه روی اسماعیلی! ... قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي آرَى فِي السَّمَاءِ نَارًا آتِيَةٌ أَذْ بَحُكُّكَ: ای پسر، بسمی می بینم و بلاها که بمارسید و همه به سر آمد، اکنون فرمانی رسیده از همه سخت تر! که من تورا قربانی کنم! به هر چه از راه دوراقتی، چه کفر آن خرف و چه ایمان،

به هر چه از دوست و امانی، چه زشت آن نقش و چه زیبا!

خداوند فرمود: ای خلیل، دعوی دوستی ما کردی و در راه ارادت آمدی و وجهی گفتی و از خلایق و علایق بیزاری گرفتی و گفتی إِنَّهُمْ عَدُوٌّ، اکنون آمدی و دلی که محبت جلال و جمال ما را وقف است و پرداختی و مهر بر مهر اسماعیل نهادی! برخیز و اورا قربانی ما کن! و اگر ما را می خواهی درد خود را درمان کن!

تا دل ز علایقت یگانه نشود يك تیر تورا سوی نشانه نشود!
تا هر دو جهانت از میانه نشود کشتی به سلامت به کرانه نشود!

پیران طریقت، مریدان را در ابتدای ارادت، از دیده فرو گیرند تا در هیچ چیز ننگرند، برای آنکه هر چه بیرون نگرند آن چیز و بال آنان گردد و مایه محنت!

بعقوب روزی بدیده! استحسان در جمال یوسف نگریست، بین که چه محنت کشید! و چگونه به فراق او مبتلی شد! مصطفی روزی فرمود من عایشه را دوست دارم! کشید آنچه کشید! و دید آنچه از گفتار منافقان و افیک و تهمت نسبت به عایشه دید! خلیل را همین حال افتاد، گوشه دل به مهر اسماعیل داد، هم خود به بلا افتاد و هم اورا به محنت افکند!

ابراهیم چون قصه خواب به اسماعیل گفت، اسماعیل خود رشید و کریم طبع و نیکو خوی بود جواب داد: يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمِرُ بِهِ. آیه. ای پدر آنچه فرمودند بجا آر، راه خلیت تو پاک و پسندیده باید! ما را گو سر باش خواه مباش! ما به خواست خداوند، شکیبائی خواهیم کرد!

بزرگان دین در سخاوت آن دو، سخنها گفته اند که کدام سختی تربوده اند؟ او که فرزندی را فدای کند؟ یا او که تن و جان را فدای کند؟ ابراهیم: گوید کار من شکفت تراست که فرزند عزیز را فدای کنم! اسماعیل گوید: سخاوت من بزرگتر است که جان عزیز تو تن نفیس فدای می کنم! ابراهیم گوید تورا درد یک ساعت است و مرا در هر نفسی دردی باشد! و در هر آتی اندوهی! که به دست خویش فرزندم کشته باشم! خداوند فرماید: من از شما هر دو جواد و کریم ترم که ناکشته به کشته برداشتم و ناخواسته فدا فرستادم! که:

۱۰۷- وَقَدْ يَنْتَاهُ بَيْدُ بَحْ عَظِيمٍ. چرا این ذبح عظیم و بزرگوار نباشد؟ ذبحی که خداوند فرستد

جبرئیل آرد! ابراهیم پذیرد، فدای اسماعیل شود!

۱۲۳- وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ. محمد بن احمد عابد «یکی از عارفان» گوید: روز آدینه در

مسجد اقصی نشسته بودم بعد از نماز دیگر، (مشغول ذکر بودم) دو نفر را دیدم یکی بر صفت و هیئت ما و یکی با قدی بزرگ و بلند و پیشانی فراخ، این یکی از من دور نشست! و آن یکی فرا پیش من آمد! و سلام کرد، جواب دادم پرسیدم تو کیستی؟ و آن که از ما دور نشسته کیست؟ گفت: من خضرم و آنکه دور نشسته برادرم الیاس است!

عارف گفت از شنیدن این سخن رعبی از ایشان در دل من جای گرفت و بلرزیدم! خضر گفت: ما تورا

دوست داریم، چه اندیشه بری؟

آنگاه گفت: هر که روز آدینه نماز دیگر (عصر) بگذارد و روسوی قبله کند و تا به وقت فروشدن آفتاب همی گوید: یا الله یا رحمن، خداوند دعای او را مستجاب گرداند و حاجت وی روا کند. گفتم: مرا به ذکر خدا مأنوس ساختی، خداوند تو را به ذکرش مأنوس کند! پرسیدم: مقام الیاس کجا باشد؟ گفت: در دریا! پرسیدم: شما کی با هم آئید؟ گفت: چون یکی از اولیاء حق از دنیا برود ما هر دو بر او نماز کنیم و در موقع عَرَقات هم در مکه بهم آئیم! گفتم: اولیاء خدا را همه شناسی؟ گفت: معدودی شناسم! آنگاه گفت: چون پیغمبر خدا از دنیا برفت، زمین نالید که دیگر پیغمبری روی من راه نمی رود! خداوند فرمود: من از این امت مردانی پدید آرم که دلهای ایشان بر دلهای انبیا باشد!

آنگاه خضر برخاست تا رود، من نیز برخاستم که با او روم! گفت: تو بامن نتوانی بودن! چون من هر روز نماز بامداد به مکه در مسجد الحرام گزارم! و نزدیک رکن شامی نشینم تا آفتاب بر آید، آنگاه طواف کنم و در مقام ابراهیم دو رکعت نماز گزارم و نماز نیم روز (پیشین) در مدینه مصطفی گزارم و نماز شام به طور سینا و نماز خفتن به سد ذوالقرنین گزارم و همه شب آنجا پاس دهم تا بامداد که برای نماز به مکه در مسجد الحرام روم!

تفسیر لفظی

- ۱۳۹- وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ. یونس از فرستادگان ما است؟ (پیغمبر است) (۱).
 ۱۴۰- إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِكَ الْمَشْجُونِ. هنگامیکه با کشتی گران بار گریخت!
 ۱۴۱- فَسَلَّاهُمْ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ. پس او بناچار تیری انداخت و قرعه ای زد و هر بار بنام وی افتاد! (۲)
 ۱۴۲- فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ. پس ماهی او را فرو برد و گناه او را بود و خویشتر را سرزنش داد!
 ۱۴۳- فَكَلَوْا أَنَّهُ كَانُ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ. اگر نه این بود که او در روزگار گذشته از ستاینندگان بود،
 ۱۴۴- لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ. هر آینه تا روز رستاخیز در شکم ماهی می ماند!
 ۱۴۵- فَنبذناه بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ. پس ما او را (به سبب همان سابقه) از شکم ماهی بیرون انداختیم

در حالیکه بیمار بود!

- ۱۴۶- وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّنْ يَّقْطِينٍ. و بر رویانیدیم بر او درختی بی ساق از کدو!
 ۱۴۷- وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ. و فرستادیم او را به سوی صد هزار مردم یا بیشتر!
 ۱۴۸- فَلَامَسُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ. پس ایمان آوردند و ما هم آنانرا بر خوردار کردیم و زندگانی

دادیم تا زمانی که اجلها رسد.

- ۱۴۹- فَاسْتَقْنَاهُمْ رَبُّكَ النَّبَاتُ وَلَهُمُ الْبُتُونُ. پس ای پیغمبر، از ایشان (کافران) پرس آیا برای خدا دختران! و برای خودشان پسران است؟

- ۱۵۰- أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ. آیا ما فرشتگان را مادینه آفریدیم و آنان حاضر بودند؟
 ۱۵۱- أَلَا إِنَّهُمْ مِّنْ أَفْكِهَمُ لَيَقُولُونَ. آگاه باشید، که اینها از دروغ زنی این سخنان را می گویند که:

(۱) یونس پسر مثنی پیغمبری بود که بر مردم نینوا ای موصل مبعوث شده و لقب او ذوالنون یعنی صاحب حوت است!

(۲) چون بار کشتی سنگین بود، مطابق رسوم، قرعه بنام هر کسی افتاد او را به دریا اندازند!

- ۱۵۲- وَلَدَاللهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. که می گویند خداوند فرزند زاده، و آنها دروغ زنانه.
- ۱۵۳- أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ. آیا او دختران را بر پسران برگزید؟
- ۱۵۴- مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ. چه می شود شما را؟ چگونه حکم می کنید؟
- ۱۵۵- أَفَلَا تَذَكَّرُونَ. آیا در نمی یابید و نمی پذیرید؟ (که چه می گوئید).
- ۱۵۶- أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ. یا شما را دلیل و دست آویزی دُرُست در دست است؟
- ۱۵۷- فَاتَّبِعُوا بَأْسَ بَيْتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. پس بیاورید آن نامه (دلیل) خود را اگر راست می گوئید؟
- ۱۵۸- وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نِجَالًا. میان خدا و میان فرشتگان نژاد و نسب ساختند و لَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ. هر آینه فرشتگان دانستند که پرستندگان آنها در آتش حاضر گردنی هستند^(۱).
- ۱۵۹- سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ. پاك و بی عیب است خدای از آنچه آنان وصف می کنند.
- ۱۶۰- إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ. مگر آن صفت، که بندگان پاك دل و مخلص او را می ستایند.
- ۱۶۱- فَا تَنَكَّبُوا وَمَا تَعْبُدُونَ. بدرستی که شما و آنچه می پرستید:
- ۱۶۲- مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ. شما بی راه کننده نیستید کسی را که خدا با اوست.
- ۱۶۳- إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ. مگر کسی که خود او (به خواست من) به آتش شدنی است.
- ۱۶۴- وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ. نیست از ما (فرشتگان) هیچ کس مگر آنکه جای او معلوم است:
- ۱۶۵- وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ. و ما صف زنندگانیم پرستش خدای را.
- ۱۶۶- وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ. و ما ستایش کنندگانیم به پاکی او را.
- ۱۶۷- وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ. هر چند کافران هیچ نبود که می گفتند:
- ۱۶۸- لَوْ أَنَّ عِندَنَا ذِكْرًا مِنْ آلَاءِ وَلِيِّنَ. اگر نزد ما سخنی یا نامه ای از پیشینیان بود:
- ۱۶۹- لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ. هر آینه ما از بندگان راست و پاك خدا بودیم!
- ۱۷۰- فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ. پس به آن نامه (قرآن) که بایشان آمد کافر شدند و بزودی (از عذاب) آگاه خواهند شد!

۱۷۱- وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ. و به تحقیق سخنان ما از پیش برای بندگان فرستاده ما گفته شد:

- ۱۷۲- إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ. ایشانند که یاری دادگان و پیروز شدگان منند (پیغمبران):
- ۱۷۳- وَإِنْ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ. و البته سپاه ما هستند (که به آخر آمده) و غالبند:
- ۱۷۴- فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ جِئَ. پس توای محمد تا یک چندی از ایشان (کافران) روی بگردان!
- ۱۷۵- وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ. و ایشانرا ببین (که چه کردند) پس خواهند دید!
- ۱۷۶- أَفَبِعَدَائِنَا يُسْتَعْجِلُونَ. آیا به عذاب از سوی ما شتاب دارند؟

(۱) در این دو آیه کلمه جَنَّة بمعنی فرشتگان آمده چون فرشتگان هم مانند جَن از دیده ها پنهانند و هم همچین چنین و همچون هم که از ماده جَن است بمناسبت نهائی بچه در شکم مادر و پنهان بودن همچون از عقل است!

۱۷۷- فَاتِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ. و چون عذاب به در سرای آنها رسد، پس حال بامداد آنگاه شدگان از عذاب بد است!

۱۷۸- وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ. و تو (ای محمد) تا مدتی از ایشان روی گردان!

۱۷۹- وَابْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ. و ایشان را می‌نگر تا ببینی ایشان چه روزی بینند!

۱۸۰- سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ. پاک و بی‌عیب است خدای تو، پروردگار

عزت، از آنچه آنان توصیف می‌کنند:

۱۸۱- وَسَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِينَ. درود خدای بر همه فرستادگان باد.

۱۸۲- وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. و ستایش نیکو و ویژه خدای پروردگار جهانیان است.

تفسیر ادبی و عرفانی

۱۳۹- وَإِنْ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ. خداوند مهربان به بندگان، چون یونس را در شکم ماهی به زندان کرد، یاد و نام خود را مونس او گردانید، و او پیوسته می‌گفت لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ من برخود ستم کردم^(۱) نام خداوند چراغ تاریکی او بود و یاد خدا مونس زحمت ورنج او بود و مهر خداوند سبب راحتی او!

گر چه اندر آب و در آتش بود عیش او با مهرِ الله خوش بود!

هر چند در ظاهر، شکم ماهی بلای یونس بود اما در باطن خلوتگاه او بود، می‌خواست بی‌زحمت اغیار با دوست راز گوید! چنانکه خلیل را آتش، خلوتگاه راز ساختند! و مصطفی را غار حرا، خلوتگاه انس ساختند! هم چنین هر جا مؤمنی است موحد، او را خلوتگاهی است و آن سینه عزیز اوست! ای مؤمن موحد گربنازی، تورا زبید، و اگر طرب کنی شاید، که خداوند فرموده: غَارِ سِينَةِ مُؤْمِنٍ تَعْبِيهِ غَاةُ اسْرَارِ الْاَهْمِيَّتِ مَا اسْتِ! و بر درخت ایمان مؤمن، آشیان مرغ اقبال ما است. و در مرغزار دل مؤمن، سرچشمه فیض جلال ما است. و نیز خداوند فرموده: بنده من، غاری که مادر سینه تو سازیم جای دیو نباشد، درختی که در دل تو نشانیم، بر آن درخت، مرغ و سوسه شیطان، آشیان نسازد، چشمه‌ای که از ساخت سینه تو روان کنیم از آن چشمه جز آب فضل نیاید! آن غار که در سینه تو ساختیم متعهد آن ما بودیم، و درختی که در سینه تو نشانیدیم، پرورش دهنده آن ما بودیم، و گوهر معرفت که در صدف دل تو نهادیم نگهدار آن ما بودیم (و مائیم و ما هستیم)!

در قصه آورده‌اند: چون یونس از آن تاریکی نجات یافت و از آن محنت برست و در میان قوم خود شد، به او وحی آمد که به فلان مرد فقهار (کوزه‌گر) گوی تا تمام کاسه و کوزه‌ها و پیرایه‌ها که بیک سال ساخته و پرداخته، همه را بشکنند! و تلف کند! یونس با این فرمان اندوهگین گشت و برای فقهار بخشایش خواست! و گفت: بار خدایا، مرا رحمت می‌آید بر این مرد که کاریکساله^(۲) او تباه خواهد شد! آنگاه خداوند فرمود: ای یونس، بر مردی بخشایش می‌نمائی که عمل یکساله وی نیست و نابود میشود! و تو بر صد هزار مرد از بندگان من بخشایش

(۱) در خبر است که علت زندانی یونس آن بود که چون عذابی که از خدا خواسته بود برست نازل نشد، از این رو از مردم فرار کرد و در کشتی نشست و چون بار کشتی سنگین شد و بهم غرق میرفت ناخدا گفت باید بنده گریز پائی در کشتی باشد قوعه زندند (یا خود اوزد) بنام یونس آمد و او را در دریا غرق کردند و ماهی به او رسید و او را بلعید.

نمودی و هلاک و عذاب آنرا خواستی! ای یونس، تو آنها را نیافریده ای، من آفریده ام و منهم رحم می کنم! بشر حافی^(۱) (از اجله عرفاء) را خواب دیدند و پرسیدند خداوند باتوجه کرد؟ گفت: بامن عتاب کرد، و گفت: ای بشر، آن همه خوف و وحشت دردنا، تو را از هر چه بود؟ آیا بصفت رحم و کرم مرا ندانستی؟ و بدان که فردا مصطفی در کار گناهکاران امت شفاعت کند، تا آنکه گوید: خداوند، مرا در حق کسانی شفاعت ده که هرگز نیکی نکرده اند! خداوند فرماید: ای محمد، این یکی حق من و شایسته من است! آنگاه خطاب آید که: هر کس یکبار در مقامی مرا یاد کرده، یا یک وقتی از من ترسیده، او را از آتش دوزخ بیرون کنید!

لطیفه این آن رحمت است که پرسش در آن گم گشت! این آن لطف است که اندیشه در آن نیست شد! این آن کرم است که و هم در آن حیران گشت! این آن فضل است که از حد غایت در گذشت!

باز فرماید: ای بنده اگر طاعت کنی قبول بر من! اگر سؤال کنی عطا بر من، اگر گناه کنی عفو بر من! آب در جوی من، راحت در کوی من، طرب در طلب من، انس با جمال من، خوشی ببقای من، و شادی به لقای من است! ۱۶۴ - وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ. آیه. این آیت بر لسان طریقت اشارت است به مکاشفات اهل حقیقت، یکی در شکر وجود، یکی در برقی کشف، یکی در حیرت شهود، یکی در نور قرب، یکی در ولایت وجود یکی در بهاء جمع، یکی در حقیقت افراد! این هفت دریا بر سر کوی توحید نهاده شده، رونده در این راه تا برین هفت دریا گذرن کند روا نباشد که به سر کوی توحید رسد! و استسقای این هفت دریا از هفت درگاه قرآن است که مصطفی فرمود: قرآن بر هفت حرف نازل شد که همه آنها کافی و شافی است و برای هر آیتی ظهیری است و بطنی! و برای هر حرفی حدی و مطلعی است! و چنانکه سالکان و صدیقان فرمودند، بر این هفت بحر گذر کنید تا به توحید رسید! این است رمز که پیر طریقت گفت: هر حقیقتی که از سینه عارف سر برزند، تا دو گواه شریعت بر درستی وی گواهی ندهند آن حقیقت مقبول حق واقع نشود!

۱۷۱ - وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْغُرُسَيْنِ، کلمت خداوند مشتمل بر سه اصل است: یکی علم، دیگری اراده، سوم حکمت. اول سبق علم است، که پیش از کردن کاری، دانست که می باید کرد. دوم سبق ارادت است، که آنچه دانست باید کرد، خواست که کند، سوم سبق حکمت است، که آنچه کرد، راست کرد و به سزا کرد.

باید دانست: خدا را نیازی به مدت نیست که مدت علت است و خدا را در کارها علت نیست! او را آمده نقد است و گذشته را یاد! آن تویی که نا آمده را بیاورد و گذشته را به یاد بیاورد! و حاضر را (در ذهن) نگاه باید داشت! خداوند را گذشته نباید بیاورد، که گذشته در علم او است، و از نامده اندیشه نباید، که اندیشه در حکم او است، و حاضر نگاه نباید داشت، که حاضر در ملک او است، از ازل تا ابد به او کم از یک نفس، و صد هزار سال به او کم از یک ساعت! دی و فردا نزد او نیست، او در عزت دائم و به قدر و عظمت خویش قائم است.

(۱) نوشته اند: بشر پسر حرث پسر عبد الرحمن اهل مرو از بزرگترین عرفاء و صلحاء بوده و حافی یعنی پابرهنه، باین سبب است که بشر روزی نزد کفشگر رفت تا بند نعلین او را درست کند، کفشگر گفت: چه قدر باعث زحمت مردم هستی! بشر از این جهت متأثر و متنبه شد و نعلین از چپ و راست به دور انداخت و سوگند یاد کرد که تا زنده است پابرهنه باشد! پس از آن مدتی در بغداد ماند و در سال ۲۲۷ هجری از دنیا رفت.

پیر طریقت گوید: از کجا آن روز باز یابم که تو مرا بودی و من نبودم؟ نا آن روز نرسم، میان آتش و دودم، و رید و گیتی آن روز باز یابم، بر سودم، و رید تو دریابم، به نبود خود خشنودم!

سوره - ۳۸ - ص - ۸۸ - آیه - مکی - جزو ۲۳ ❁

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - بنام خداوند بخشنده مهربان.

ص - راست گفت خداوند، راست گفت محمد (ص).

۱- وَالْقُرْآنَ ذِي الذِّكْرِ. به قرآن صاحب بیان و با شرف سوگند!

۲- بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ. آنها که کافر شدند (پیوسته) در زور کین و حیثیت و کبر

و ستیزند و در برگشتن از راه صوابند!

۳- كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَلَا تَحِثْ مَنَاصٍ. چه قدر ما پیش از قریش از گروه جهانداران، هلاک کردیم (پاسخ این بود) که هنگام بازگشتن و گریختن نیست!

۴- وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ. شگفت داشتند که آگاه کننده ای از خودشان چون ایشان، به آنها آمده و ناگرویدگان گفتند این کس جادوگر دروغ زن است!

۵- أَجْعَلُ الْإِلَهَ إِلَّا إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ. (گفتند) این مرد همه خدایان را با یکی آورد! و یکی دانست! این چیزی است سخت شگفت!

۶- وَأَنْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ آمَنُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهِتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ. سروران و مهتران آنان (قریش) رفتند (و بایک دیگر گفتند) بروید و بر خدایان خود شکبیا باشید، این چیزی است که بما

می خواهند و مکرری است که بر ما می سازند.

۷- مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ. نشنیدیم این سخن در کیش

ملت پسینه (ترسیان) و این نیست جز دروغی فرا ساختن.

۸- نَزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابٍ.

(گفتند) آیا این پیغام و ذکر از میان ما است که به او فرستاده اند؟ (این دروغ است!) بلکه ایشان از سخن من در شک و

گمانند! (این دروغ نیست) بلکه ایشان هنوز عذاب مرا نچشیده اند.

۹- أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ. یا نزد ایشان خزانه های بخشایش

خداوند عزیز بسیار بخشنده است؟

۱۰- أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا بِلَا سَنَابٍ. یا پادشاهی

آسمانها و زمین و آنچه میان آنها است آنان راست؟ (اگر چنین است) بگوتا برانند در درهای آسمان و بالا روند!

۱۱- جُنُدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِّنَ الْأَحْزَابِ. این سپاه که از دشمنان تو ایدرنند (آنجا هستند)

سپاهیند شکست خورده از تو، چون سپاه پیغمبران پیش از تو، باز شکسته و بر تاخته شدند!

۱۲- كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ. پیش از قریش، قوم نوح و قوم

عاد و قوم فرعون آن کشنده با به میخ بند، آن پیغمبران را دروغ زن گرفتند!

۱۳- وَتَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الشَّيْكََةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ. وقوم ثمود و قوم لوط و قوم صالح (یاران رس و ایکه^(۱)) آنها هستند سپاه های پیشینیان (که خداوند آنها را کم آورد و باز کشت).

۱۴- إِنْ كُلِّ إِلَّا كَذَبَ الرُّسُلِ فَحَقَّ عِقَابٌ. از آنها نبود کسی مگر آنکه پیغمبران را دروغ گو گفتند! پس همه آنها سرانجام سزاوار کیفر از جانب من بودند.

۱۵- وَمَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مِّنْ فَوْاقِ. چشم نمی دارند آنها مگر یک بانگ که از آن هیچ برآسودن (وایمن بودن) نیست!

۱۶- وَقَالُوا رَبَّنَا عَجَلْ لَّنَا قِطْعًا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ. وگفتند: خداوندا، فراشتاب ما را بهره ای (که محمد میگوید برای ما ساخته ای) پیش از روز شمار! (عذاب بفرست)

۱۷- إِيصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَادْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَلْيَدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ. ای محمد بر آنچه کافران (قریش) می گویند شکیبائی کن و بنده ما داود را یاد کن که مردی بانبرو، او در پرستیدن، بنده پرستگار شکبیا و خدا ستائی بود!

تفسیر ادبی و عرفانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. به نام او که وجود ما به عنایت او است و سجد ما به هدایت او. بنام او که صلاح ما به ولایت او، و فلاح ما به رعایت او، به نام او که حیات ما به نعمت او و نجات ما به رحمت او. خداوندی که از او به سر نه، و از درگاه او گذر نه! با احسان او عیسیان را خطر نه، با عنایت او جنایت را اثر نیست! بر عاصیان و مفلسان از او رحیم تر نه! ای خداوندی که در الاهیّت یکتائی، و در احدیّت بی همتائی، در ذات و در صفات از خلق جدائی، متّصف به علائی، متّحد به کبریائی، مایه هر بینوائی. پناه هر گدائی، همرا خدائی، تادوست کرائی!

در چشم منی روی به من ننمائی و اندر دلمی هیچ به من نگرائی؟

ص - گفته اند: این حرف نشانه صدق است و مفتاح صمد است و صمد آن خدائی است که از احاطه دانش مخلوق بالاتر است و خود فرماید: من صمدم که همه را به من نیاز است و مرا به کس نیاز نیست، احبّام که مرا شریک و انباز نیست، جبارم که کس را در وصال من رنگ نیست و کسی را زهره اعتراض و روی جنگ نیست! بعضی عارفان گفته اند: (ص) سو کند است به صفای مودّت دوستان، چه عزیز کسی و چه بزرگوار بنده ای که خداوند به صفای دوستی او سو کنند یاد کند!

ابوالحسن خرقانی (مرید بایزید بسطامی^(۲)) گوید: خدائی که دلهای صدیقان به تیغ قهر پاره کرد و جگر هاشان در انتظار، آب گردانید و خود را به کس نداد، آب و خاک را محرمیت از کجا آمد که حدیث وصال لایزال کند؟ حادث به قدیم چه راهست؟ که نبوده پس بوده! و نبوده را به حضرت حق چه ادراک است؟ از وی پرسیدند که صوفی کیست؟ گفت: صوفی آن بود که نبود! چه نکو گفت آن جوان مرد:

(۱) رس نام چاهی است که در تاهستان و ایکه نام بیشه ایست که در زستان قوم صالح آنجا می رفتند.

(۲) ابوالحسن خرقانی اهل د خرقان از بخش بسطام که آراگاه اودر بسطام زیارتگاه خاص و عام است.

و انتساب و تربیت او در سلوک و روحانیت از شیخ ابو یزید است وی در ۲۰ هجرت وفات کرد

از باغ وصال تو دری بگشادند تا خلق به تو در طمع افتادند!
بس جان عزیزان که به غارت دادند و اندر سرکوی تو قدم نهاده‌اند!

حق تعالی، صمد است، یعنی که بندگان به او حاجت‌ها دارند و کارها یکسره به او تفویض کنند و خویشتن به او سپارند، و او با بی‌نیازی خود به نیاز همه نظر کند و کار همه را کفایت کند. بنده مؤمن موحد چون دارای این عقیده شد، جز درگاه او پناهی نسازد، و آبروی خود بر در هر حقیر فقیری نریزد و داند که فریاد خواستن مخلوق از مخلوق، هم چون فریاد خواستن زندانی از زندانی است!

در آثار آمده: که فردای قیامت در میان امت محمد چه بسا مرد باشد که زنا را می‌فرواند (کربند کفر) از میان او باز کنند! نه زنا را ظاهر بلکه زنا را دل! که هر که را دل در خلق بسته شود، زنا را در میان دلش بسته شود! با آنکه میدانی فراخ‌تر از میدان محمد مصطفی نبود، روح الله را فراش وار بر حاشیه بساط دولت او بداشتند، و روح القدس را غاشیه سلطنت او بردوش نهاده‌اند! با این حشمت و جلال، از ناحیه صاحب جلال به او گفتند: کوس عجز خود را فرو کوب و بگو که:

... لا اَمْلِكُكَ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا . من برای خودم مالک هیچ زیان و سودی نیستم! بدست ما هیچ نیست و همه سود و زیان بندگان جز به حکم و تقدیر الهی نیست! تا دوستان را معلوم گردد که شربت توحید مزاج بشریت نپذیرد! که در خبر آمده: هر کس محمد را پرستش می‌کند! محمد مُرد و از دنیا رفت. ولی هر کس خدا را پرستش می‌کند، خدا هرگز نمیرد!

عبدالله بستی از بزرگان مشایخ بود، در بدو ارادت آنچه مال داشت همه به مردمان باز داد و ذمت از همه بری کرد، آنگاه (بادست تهی) اندیشه مکّه کرد، نزد پیر رفت و با او شور کرد پیر گفت: در این اندیشه نیک نگر که از این نفس امّاره ایمن نباشی. عبدالله این پند بردل نگاشت و گام بیرون نهاد و از شهر برون رفت تا به کوفه رسید، نفس وی آرزوی ماهی حلال کرد! او با نفس خود عهد بست که اگر این یک مراد او را برآرم تا به مکّه دیگر هیچ آرزویی نکنم! چون درم و دیناری نداشت در آنجا مردی بود که دستگاه روغن کشتی داشت، او را گفت: بیا مردی کن و مرا بجای این ستور به کارگاه بند! و به یک درم سیم، خود را به نزد داد! و کارستان کرد و یک درم بستند و با آن نان و ماهی خرید و بخورد، آنگاه با نفس خویش گفت: هر آرزو که تو را پیش آید! یک روز در کارگاه روغن کشتی، کارستان باید کنی!

پیر طریقت گفت: آه، از دوستی که همه گردد بلا انگیزد، آب چشمه چشم ریزد، آتشی است که جان و دل سوزد، معلمی است که همه بلا و جور آموزد، از کشتن عاشقان همواره دست در خون دارد، چون حجره از کوی عافیت بیرون دارد! هر جا که نزول کند جان به پذیرائی خواهد، تا عافیت در سر بلا شود و فراغت در سر شغل رود! ۴- وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ . آیه. کافران مکّه و بزرگان قریش را شگفت آمد که کوس دولت پیغمبری بر درگاه مهتر عالم کوفتند و از سر سبکساری خود گفتند: چون است که میان همه مردم جهان، کلاه نبوت و افسر رسالت بر سر یتیم ابوطالب نهاده‌اند؟

آن شور بختان و بدروزان ندانستند که آنرا که عنایت و الطاف کرم در پیشگاه دین بنشانند، اگر همه

جهانیان خلاف آن خواهند جز خبیث و ناامیدی نصیب و بهره آنان نبود! و آنرا که سیاست و سطوت عزت از بیساط دین بیهی کند، اگر جهانیان ضد آن خواهند، جز جهالت و نادانی صفت آنان نبود!

ای مشتی جاهلان بی حرمت، خود را در کار این مهتر عالم چه جلوه دهید؟ نمی دانید که بارگاه عز و رفعت بر درگاه اوست و این جهانیان فانی نظرگاه او و آن عالم باقی جلوه گاه اوست؟

۵- أَجْعَلُ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا . آیه . این خاکساران برانکار و جحود نبوت قناعت نکردند تا در منزل کفر قدم بر نهند و در وحدانیت الاهی به طعن سخن گفتند و شگفت داشتند که حدیث وحدانیت شنیدند، گفتند ما را ۳۶۰ بت است و کار این یک شهر مکه را راست داشتن نتوانند! یک خدای محمد چگونه تواند کار همه عالم را راست دارد؟

۱۱- جُنِدْنَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ . ای محمد، کفار مکه حزبی اند از احزاب ابلیس و اتباع وی سپاهی هستند از سپاهیان پیشین دشمنان پیغمبران! که بر آنها جمع آمدند و آنان را دروغ زن گرفتند تا همه آن دشمنان مقهور و مغلوب و هلاک شدند!

اما اینکه از بتان ۳۶۰ گانه خود کارسازی ندیدند چگونه از یک فرد راست کاری بینند؟ خداوند در جواب آنان فرموده: خدای یگانه و یکتا است که شب و روز و ماه و خورشید آفرید، روز یکی و همه جهان را بس! شب یکی و همه جهان را بس، آفتاب یکی و همه جهان را بس! ماه یکی و همه جهان را بس! چه شگفت باشد اگر آفریننده جهان هم یکی باشد و قدرت او به همه عالم رسیده و همه را بس! بتهای پراکنده بهتر و توانا ترند یا خداوند قاهر قادر؟

لطیفه: از این عجب تر آنکه خداوند در نهاد آدمی دل آفرید و آنرا سلطان تن گردانید تا چشم آنجا نگردد که دل خواهد! زبان آن گوید که دل خواهد! پای آنجا رود که دل خواهد! دست آن گیرد که دل خواهد! دل یکی و تأثیر آن به همه اندامها رسیده! هم چنین پادشاه آفریدگار یکی و قدرت او به همه اهل عالم رسیده است.

تفسیر لفظی

۱۸- إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحُنَّ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ . ما کوه هارا مستخرو گویا با داود کردیم که مرا با داود شبانگاه و چاشتگاه می ستایند.

۱۹- وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ . و مرغان فراهم آورده را نرم نرم کردیم که همه خدای را فرمان بر و ستاینده اند.

۲۰- وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ . ماملک او را استوار بیای داشته و او را زیرک بخنی و دانش و سخن گشادن و برگزاردن دادیم.

۲۱- وَهَلْ أَتَاكَ نَبِيُّ الْأَخْضَمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابِ . (ای محمد) آیا خبر آن دو خصم بتو رسیده آن هنگام که بر کوشک داود شدند؟ (دو فرشته به صورت آدمی بودند که آمدند).

۲۲- إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَتَّرَعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصِمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَأَحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تَشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ . آنگاه که بر داود داخل شدند، و داود

از آنها بیم زد، آنها گفتند: مترس ما و تو نیم به داوری (پیش تو آمدیم) از ما دو تن یکی بر دیگری افزونی می جوید، پس تو میان ما برستی داوری کن، و در حکم بیداد مکن و از اندازه درمگذران، و ما را راه راست بنمای.

۲۳- **إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعِجَةً وَلِيَّ نَعِجَةً وَاحِدَةً فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ.** این برادر من دارای ۹۹ میش است، و من یک میش دارم، می گوید آن گوسفند را فرا من کن و مرا خداوند آن دان! و مرا در سخن گفتن باز شکند و به چیره زبانی بر من زور کند!

۲۴- **قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعِجَتِكَ إِلَى نَعِجَتِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ ۖ دَاوُدَ كَفْت: بر تو قسم کرده است بخوابتن میش تو که با میشهای او بهم باشند! و بسیاری از هم کاران و انبازان بر یک دگر فزونی می جویند! مگر کسانی که گرویدند و کارهای نیک کردند و آنان اندکند. و ظن داود آنست که فتناه فاستغفر ربه وخر را اکعما واتب. و داود گمان برد که ما او را می آزمودیم، پس از پروردگارش آمرزش خواست و به سجده درآمد و به دل و آهنگ با ما گشت! (سجده تلاوت)**

۲۵- **فَغَفَرْنَا لَهُ ذَٰلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ.** پس او را بیامرزیدیم و او را راست نزد ما قرب و نزدیکی! و نیکو بازگشت و سرانجام!

۲۶- **يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ. اِی داود، تو را در زمین خلیفه و پس رو حکم خویش کردیم، پس میان مردمان به راستی و حق داوری کن، و پس رو دل و خواسته او مباش که تو را از راه خدا و داد گستری گمراه کند. **إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ لِّمَّا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ.** کسانی که از راه خدا گمراه شدند آنان راست عذاب سخت، به سبب آنکه روز حساب را فراموش کردند و کار کردن برای آن روز را بگذاشتند!**

۲۷- **وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِإِذْنِ رَبِّكَ ۚ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ. ما آسمان و زمین و آنچه میان آنها است بپهوده و به ناکاری نیافریدیم، این پندار ناگرویدگان است، وای بر کسانی که کافر شدند و بر ناگرویدگان از آتش دوزخ!**

۲۸- **أَمْ تَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ تَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ. آیا ما کسانی را که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند، چون گزاف کاران در زمین کنیم؟ (که به تباهی روند) یا پرهیزکاران را مانند بدکاران کنیم؟**

۲۹- **كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيُبَيِّنَ لَكَ آيَاتِهِ وَلِيُنذِرَ أُولَٰئِكَ الْكَلْبَابِ. (ای محمد) نامه ای که به تو فرستادیم برکت کرده است (بر خوانندگان و نبوشندگان) که بر پی آن میروند و در وی اندیشند و تا زیر کان و خردمندان نیز پند یابند.**

تفسیر ادبی و عرفانی

۱۸- **إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحُنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإشْرَاقِ.** تسبیح کوه ها و سنگها با داود از آن غیبها است که نادریافته پذیرفته است و آنرا گردن نهاده، اگرچه بر عقلها پوشیده، از قدرت خداوند دور

نیست | و جز به اراده خدا حواله نیست |

ای جوان مرد، باور کن که هر ذره ای از ذرات موجودات به زبان حال همی گوید: ساکنان کوی دوست مائیم، خلعت حیات خود ما پوشیده ایم، و در قرآن فرموده: هیچ چیز در عالم نیست مگر آنکه خدا را می ستاید و تسبیح خوان است که فرمود: **إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ**.

نوشته اند: جوان مردی عارف در صحرائی می گذشت سنگی را دید که بسان چکه های باران پیوسته از او آب می چکید | ساعتی در آن نظر و در صُنع خدای اندیشه می کرد | جوان مرد که از اولیاء حق بود دعا کرد که سنگ از ریختن اشک ایمن گردد! دعا به اجابت رسید، پس از مدتی باز گذر ولی با آنجا افتاد، دید پیوسته از سنگ آب می چکید | در دل خود گفت مگر سنگ ایمن نشد؟ - سنگ به آواز آمد که ای ولی خدا، من ایمن شدم، و اول اشک از حسرت می ریختم اکنون از ناز و رحمت همی اشک ریزم | و ما را بر این دستگاه یا گریستن از حسرت است یا از ناز و رحمت |

پیر طریقت گفت: الهی، در سر گریستن دارم دراز، ندانم از حسرت گریم یا از ناز؟ گریستن از حسرت بهره یتیم است و گریستن شمع بهره ناز | از ناز گریستن چون بود؟ این قصه ای دراز |

۲۱- وَهَلْ أَتَاكَ نَبِيُّ الْخَصَمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ. چون آن دو فرشته با داود سخن گفتند و آنگاه بر آسمان شدند | داود بدانست که آنان فرستاده حق بودند، تا گناه داود فرا پیش او برند | و داود از کار خود به زاری و تضرع برآمد و چهل روز سر سجده بر زمین نهاد و گریه کرد، و توبت و انابت نمود و از خداوند طلب عفو و بخشایش کرد.

قصه داود و صدمین زن: روزی مرغی نزد داود نمایان شد بس زیبا و از هر رنگ نیکو و آرا رنگی بود، داود خواست آنرا بگیرد و به بنی اسرائیل نشان دهد | مرغ بسوی روزنه پرید، داود به سوی روزنه رفت تا او را بگیرد، چشمش به زنی افتاد که برهنه در بیرکه بویستانی غسل می کرد، داود آن زن را بس زیبا یافت | آن زن باز نگریست و بدانست که کسی او را می نگرد، تن خود را میان موی های خویش پنهان ساخت، داود از حسن و زیبایی او بیشتر در شگفت شد | پرسید این زن کیست؟ گفتند: زن اوریا است، اتفاقاً (بر حسب توطئه قبل) اوریا به جنگ رفت و داود به خواستگاری زن او شد و اوریا از شنیدن این کار مهموم شد و در جنگ کشته شد و خبر کشته شدن او که به داود رسید، بر او دشوار نیامد در حالیکه از کشته شدن دیگر سر بازها اندوهناک شد | و پس از آنکه خبر کشته شدن اوریا به داود رسید و عیده زن هم به سر رسید او را همسر خویش ساخت و سلیمان از او متولد شد | و این کار از داود گناه کوچکی بود که خداوند او را عفو کرد و برای تنبیه او دوفرشته بصورت آدمی فرستاد و او از عمل خود پشیمان و توبه کرد و از خداوند پوزش و بخشش خواست |

پس از چهل روز، از حق تعالی به داود وحی آمد که تو را بخشیدم و آمرزیدم، لیکن به سرخاک اوریا شو و او را بر خوان نامن آواز تو او را بشنوائم | و از وی خلای بخواه، داود با چشمی پر آب و دلی پر درد و جانی پر حسرت به سرخاک اوریا شد و او را بخواند، او به لبیک جواب داد | و گفت: کیست اینکه لذت خواب خوش از من و ابرید؟ گفت: منم داود. گفت: بچه کار آمدی ای پیغمبر خدای؟ گفت: آمدم که تو مرا خلال (در حیل) کنی به هر چه از من به تو رسید، گفت: تو را بجل کردم و در گذاشتم (در گذشتم) |

داود، چون آن سخن شنید، آرامی و سکون در وی آمد و باز گشت، دیگر بار وحی آمد که ای داود، نمی دانی که من کار به عدل و انصاف کنم نه به زور و تَعَتُّت (سخت گیری)، باز گرد و به او بگویی: من زن تو خواستم و به او رسیدم! از من راضی شو و مرا بجل کن. داود باز گشت و این سخن برگفت، او را چون این سخن بشنید خاموش گشت! و جواب داود نداد، داود بر سر خاك او خاك بر سر کرد (سزای آن خاك به سری!) و به بخاری و زاری نوحه در گرفت! چون تَضَرَّع و زاری و التماس و خواری به غایت رسید، از آسمان عزت ندای وحی آمد که ای داود دعای تورا نیوشیدیم (شنیدیم) و گناهت به عفو خود پوشیدیم و توبه تو پذیرفتیم و بر تو رحمت کردیم، داود گفت: بارالها، چگونه آرام گیرم که خصم از من ناخشنود است و دلم از بیم خصمی او بر آتش و پردود! ندا آمد که ای داود، او تورا برای خشنودی من می بخشد! این است که فرمود:

فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكْكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مِثَابٍ. پس آنگاه توبه داود پذیرفته شد، سی سال می گریست و از گریستن نه شب و نه روز نپاشود! گهی در میان بازار نوحه کردی بزاری، و بنالیدی بخواری! و مرغان هوا و وحوش صحرا در گریستن او را همراهی کردی! گهی در میان کوهان، سنگ و کلوخ و درختان او را مساعدت کردی! و گهی در ساحل دریاها، ماهیان و جانوران دریا با او همراهی کردند! و چون به خانه باز آمدی، سو کوار پلاس در پوشیدی و برخاک نشستی! و تا آخر عمر بدین حال بودی! و راهبان بسیار نزد وی آمدی و با او بگریستی.

تفسیر لفظی

۳۰- وَوَهَبْنَا لِداوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ. ما به داود، سلیمان بخشیدیم که نیک بنده ایست، مرا ستاینده و گراینده ای نیکو است.

۳۱- إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِیْنَاتُ الْجِبِلَاتُ. آنگاه که بعد از نیم روز (عصر) بر او اسبان تن درست و تیز رو عرضه کردند!

۳۲- فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ. سلیمان گفت: من مهر اسبان و خوبی این جهان را بر یاد خداوند خویش برگزیدم تا آنکه آفتاب در پرده باختر نزدیک آمد که فروشدی! (و بسیار خشمناک که نماز او قضا شد!).

۳۳- رُدُّوْهَا إِلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ. (سلیمان گفت) اسبها را به من باز گردانید! پس شروع کرد به بریدن پاها و گردنهای اسبان (از زیادی خشم نسبت به فوت وقت نماز).

۳۴- وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ عَلَىٰ أَكْرَمِيَّةٍ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ. ما سلیمان را بیامرزیدیم و بر تخت او کالبدی افکندیم که بجای او پادشاهی کرد! پس از آن سلیمان به پادشاهی خویش باز گشت! (۱)

۳۵- قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْسِفَنِي لِأَلْحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ. سلیمان گفت: پروردگار من، مرا بیامرز و مرا پادشاهی بخش که پس از من کسی را نسزد! که تو خداوند فراخ بخشی.

۳۶- فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ. پس باد را مسخر او (نرم) کردیم تا به فرمان او آهسته نرم و به اندازه برود، هر جا که او خواهد و آهنگ کند!

(۱) قصه نافرمانی سلیمان از حکم خداوند و پیروزی شیطان بر او و بودن انگشت پادشاهی او، در قسمت تفسیر

۳۷- وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بَشَائِرٍ وَغَوَاصٍ . و دیوها (شیطانها) و بَشَاها را فرمان بُردار او کردیم (تا برای او میجرانها و تیمثالها بسازند) و گویوها در دریا به فرمان او کردیم (تا به دریاها فرو روند و لؤلؤ و مروارید برای او آورند).

۳۸- وَآخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ . و دیگران را (دیوها) در بندها استوار کرده (تا از آسیب آنها در امان باشد) .

۳۹- هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ . خداوند فرمود: این پادشاهی تو، بخشیده ما است، خواهی ببخشی یا نگاه داری بشماره برای خودت!

۴۰- وَإِنْ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنُ مَآبٍ . و او را (فردا) نزد ما نزدیکی و نیکو سرانجام است.

۴۱- وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ إِنَّنِي مَسْنِيَّ الشَّيْطَانِ يُضْلِبُ وَعَذَابِ . ای محمد یاد کن داستان بنده ما را ایوب (برای خویشانت) هنگامی که به آواز، خدای خویش را خواند و گفت: که دیو به من رنجوری و عذاب رسانید! (۱)

۴۲- أَرْكُضْ بِرِجْلَيْكَ هَذَا مُغْتَسِلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ . (جبرئیل او را گفت) پای بر زمین زن، این یک آب خویشتن شوی تو است هم سرد و هم آشامه تو است (آشامیدنی).

۴۳- وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ . و کسان او را به او بخشیدیم و هم چندان با ایشان از فرزندان و بردگان دادیم! بخشایشی از ما یادگاری برای زیرکان و خردمندان امت!

۴۴- وَخَلَقْنَا بِعِدَّتِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ . و گفتیم بدست خود دسته خس و خاشه گیر و با آن، زن خود را (که خلاف کرده و قسم خوردی او را بزنی) زن و سوگند خویش را بشکن . ما ایوب را شکیبایفیم و نیک بنده ایست که همواره سروکار او و بازگشت او با من است.

۴۵- وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَاسْحَقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ . (ای محمد) بندگان ما را ابراهیم و اسحاق و یعقوب یاد کن، که صاحبان دستگاهها و باریک بینی ها و باریک دانی ها اند.

۴۶- إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ . ما آنها را صافی کردیم و برگزیده صافی گزیدنی! تا گیتی بود از ایشان یاد نیکو کنند .

۴۷- وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ . و ایشان به نزد ما از بهترین برگزیدگانند!

۴۸- وَاذْكُرْ عَبْدَنَا إِسْمَاعِيلَ وَإِلْيَاسَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِّنَ الْأَخْيَارِ . (ای محمد) یاد کن اسمعیل و یسع و ذو الکفل که همه آنها از بهترینانند.

۴۹- هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّا لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنُ مَآبٍ . این است یاد کرد از ایشان (و سخن درباره ایشان) و پرهیزگاران را بازگشتی نیکو و پسندیده است.

۵۰- جَنَّاتٍ عِدْنٍ مِّنْهُمْ أَهْلُهَا هُمْ الْأَنْبَاءُ . بهشتی همیشه ای که درهای آن برای آنان گشوده است.

۵۱- مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ . آرمیدگان بی بیم در آن سراها، در آنجا میوه های فراوان و شرابهای فراوان می خواهند!

(۱) قصه ایوب و بلاهای و بیخوشی و بهبودی او در قسمت تفسیر عرفانی مفصل شرح داده شده.

۵۲- وَعَيْنُهُمْ فَلَا صِرَاطَ لَهُ الظَّرْفُ أَثَرَابٌ. به نزد آنها کنیزکان چشم فروداشته از غیر شوی خود هستند، که همه هم زاد و هم سن در دیدارند!

۵۳- هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ. گویند: این است آن بهشتی که به پاداش به شما برای روز رستاخیز و روز شمار وعده داده شده.

۵۴- إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ. (آنان گویند) این روزی ما است که تمام شدنی نیست.

۵۵- هَذَا وَابْنٌ لِبَطْنِ غَيْنٍ لَشَرِّ مَبِ. این است (صفت برگزیدگان و پاداش آنها) و گردن کشان، و ناپاکان را بدترین بازگشتن گاه است.

۵۶- جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَيَسْسَنُ السِّمَاءُ. دوزخ است که در آن درآیند و آنرا سوزان کنند و بد جانی است که ایشانرا است!

۵۷- هَذَا قَلِيلٌ وَقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ. این است کیفر، پس آن جووشیده و خونا به را که از گوشت و پوست دوزخیان بیرون می آید می چشند (می آشامند).

۵۸- وَآخِرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ. و آنان راست، دیگر گونه از این سان و از گونه ها دیگر!

۵۹- هَذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ. (فرشتگان گویند) اینک گروهی است با شما که با هم در دوزخ می افکنند و به سر و روی در آتش می افتند (پیش روان به پس روان خویش گویند) فراخ جهان باشید و نه فراخ حال! آنان که به آتش رسیدند! (فراخ حال کی باشند؟)

۶۰- قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَأَمْرَحِبًا بِيَكُمْ أَنْتُمْ قَدْ مَتَمُّوهُ لَنَا فَيَسْسَنُ الْقَرَارُ. پس روان به پیش روان خود گفتند: فراخ حالی شما را مباد، که شما به ما کردید و پیش فرستادید ما را و اینک بد آرمگاهی است!

۶۱- قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ. پیروان کافران گفتند پروردگار ما، آن کسی که این پاداش ما را پیش فرا فرستاد، بر عذابش در آتش بیفزاید.

۶۲- وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنْ الْأَشْرَارِ. آنان گفتند: چه رسید ما را، که مردانی که ما آنها را از بدکاران می شمردیم (از مؤمنان) (در اینجا) نمی بینیم؟

۶۳- اتَّخَذُوا هُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ. آیا ما آنها را که به مسخره می گرفتیم (وزیر دست خود می داشتیم از صحابه رسول و دیگر پیروان با ما وارد آتش نشدند؟) یا چشمهای ما آنها را که در آتشند نمی تواند ببیند؟

۶۴- إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ. همانا، آنچه با شما از خصومت داشتن اهل آتش با هم گفتیم همه حق و راست است.

۶۵- قُلْ إِنَّمَا أَنَا رَسُولٌ وَمِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ. بگوای محمد، من آگاه کننده ای هستم و نیست خدای مگر خدای یگانه، یکتای میراننده و فرو شکننده.

۶۶- رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ. پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنها است، خدای تواننده و تواننده و آمرزنده و پویشنده.

تفسیر ادبی و عرفانی

۳۰- وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعِمَّ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ. سلیمان نیکو بنده ایست و در همه حال بازگشت او با خدا است و او در نعمت شاکر و در محنت صابر بود، به ظاهر ملک و مملکت میراند، و به باطن فقر وفاق همی راند و می پرورد!

سلیمان روزی گفت: بار خدایا، جن و طیر و وحش به فرمان من کردی، چه شود که ابلیس را هم به فرمان من کنی! ندا آمد، ای سلیمان، این خواهش ممکن که در آن مصلحت نیست! گفت: بار خدایا، اگر هم دوروز باشد! این مراد من بده! خداوند مراد او را داد و سلیمان ابلیس را در بند کرد! و چون معاش سلیمان (با آن همه دم و دستگاه) از دست رنج خویش بود که هر روز زنبیل بیاقتی و به دو قرص نان بدادی و در مسجد با هم بخوردی! آن روز که ابلیس را در بند کرد و زنبیل ببازار فرستاد، کس نخريد و در آن روز در بازار هیچ معامله و تجارت نبود و مردم همه به عبادت مشغول بودند! آن روز سلیمان هیچ غذائی نخورد، دیگر روز بر حسب عادت زنبیل بافت و باز کس نخريد! گفت: خدایا، گرسنه شدم و کسی زنبیل نمی خرد! چه کنم؟ فرمان آمد ای سلیمان، نمیدانی که چون تو مهتر بازاریان را در بند کنی، در معامله بر خلق بسته شود و مصلحت خلق نباشد! او معمار دنیا است و شریک مردم در اموال و اولاد! که فرمود: وَشَارَكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ!

۳۱- إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ آيَةٌ. سلیمان نیکو بنده ایست که آن همه اسبها را در راه خدا فدا کرد و دل از زیور و آرایش دنیا برداشت و به پرستش خدا پرداخت. لاجرم خداوند به از آن به او عوض داد، بجای اسبان، باد نرم مرکب او ساخت و بسبب اندوه وی برفوت نماز (عصر) فرشته قرص آفتاب را از باختر برگردانید تا نماز دیگر سلیمان به وقت انجام شد، چنانکه این معجزه برای سلیمان پیغمبر پیداگشت، در این امت هم برای امیر المؤمنین علی (ع) نیز این امر از روی کرامت پیداگشت! بدین شرح:

در خبر است که مصطفی (ص) روزی سر بر کنار علی نهاد و بخت، علی نماز دیگر نخوانده بود، نخواست که خواب بر رسول قطع شود و هم چنان می بود تا آفتاب بمغرب شد، مصطفی از خواب بیدار شد علی عرض کرد ای رسول خدا، نماز عصر من فوت شد! رسول پرسید: چرا نماز نگردیدی؟ گفت: نخواستم لذت خواب بر رسول قطع شود! جبرئیل آمد و گفت: ای محمد، خداوند مرا فرمان داد تا قرص آفتاب از مغرب برگردانم تا علی نماز دیگر گزارد! بعضی باران گفتند: در آن وقت قرص آفتاب چندان باز آورد که تابش آن دیدیم که به دیوار مدینه تابید.

۳۵- قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي. سلیمان در اینجا (به ذوق اهل طریقت) پادشاهی ظاهر نخواست بلکه پادشاهی به نفس خویش خواست! زیرا هر کس مالک نفس خویش باشد پیرو هوای نفس نخواهد بود!

سلیمان چنین گفت: بار خدایا چنانکه خلق عالم زیر دست من کردی، این نفس (امّاره) را زیر دست من کن تا در طاعت وی نباشم! و بر پی هوای او نرم، که طاعت حق و طاعت نفس، ضد یکدیگرند و دود ضد با هم جمع نشوند، وجه خوش گفت آن جوان مرد:

با دو قبله در ره تو حید نتوان رفت راست
یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن!

شیطان و نفس اماره : مصطفی پیوسته گفتی : بارالها ، مرا یک چشم بهم زدن به خودم وامگذارا - یوسف که از هیچ بلا به فریاد نیامد از نفس اماره به فریاد آمد و گفت : إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي . (چه خوب گفت سعدی :)

«وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي وَمَا أُنْكِيهَا» که هر چه نقل کنند از بشردر امکان است»

بیم از نفس اماره که پیغمبران از آن به خدا پناه برده اند نه بیم از شیطان است بلکه ترس از خود نفس است زیرا شیطان که دشمن مؤمن است ، از او معصیت می خواهد نه کفر ! ولی نفس اماره طمع کفر دارد و می کوشد و هوی ها را می خواند تا به کفر بکشد ! و این همان نفس است که پیغمبر فرمود : بزرگتر دشمن تو نفس تو است که میان دو پهلوی تو است ! و بهمین نظر پس از خاتمه جنگ بدر به یاران خود فرمود : ما از جنگ کوچک فراغت یافتیم بر ما است به جنگ بزرگتر ! پرسیدند آن چه جنگی است ؟ فرمود : جنگ با نفس ! - چون نفس خواهنده هوی است و دل خواهنده بلا ! نفس نظر گاه شیطان است و دل نظر گاه رحمن ! نفس جایگاه دیو است و دل خزینه معرفت ! این خزینه معرفت در کنار دشمن نهاد ، اما به حفظ خود بداشت و از دشمن نگاه داشت ! چنانکه موسی را با بنی اسرائیل بیاورد و نگاه داشت و ابراهیم را در آتش آورد و نگاه داشت که یک ذره جامه او نسوخت !

قصه سلیمان و شیطان : سلیمان برای اعلائی کلمه حق به جنگ پادشاه صیدون که بت پرست بود در کنار دریا (مدیترانه شرقی) رفت و جنگید و بر او پیروز شد و او را بکشت و آنچه داشت به غنیمت برد ، از جمله دختر او را به بردگی برد ، دختر بدین خدا پرستی شد و سلیمان او را خاصه خویش ساخت ! و او را بر دیگر زنان هم به دوستی و هم به مراعات برتری داد ! دختر پیوسته بیاد پدر خود می گریست و سلیمان که او را دوست می داشت آنچه می خواست به او می داد ! روزی به او گفت : اگر می خواهی اندوه من کم شود و سکون دل من پدید آید و من پیوسته به مهر و محبت تو پردازم ، شیطانها را بگو تا تمثال پدر من سازند و من از دیدن او تسلی یابم ! سلیمان چنین کرد ، پس از آنکه تندیس آماده شد و جامه فاخره او پوشیدند ! شیطانها در پنهانی سلیمان ، او را گفتند : پدر را گرامی دار و او را سجد کن ! دختر او را سجود می کرد و کنیزکان و خدمتکاران هم که چنان دیدند آن مجسمه را سجد می کردند !

آصف برخیا وزیر سلیمان از این کار آگاه شد و به سلیمان خبر داد و گفت : چهل روز آن بت را در خانه سلیمان می پرستیدند ! و سلیمان از آن نا آگاه ! سلیمان از شنیدن این امر بغایت اندوهگین شد و بخانه رفت و بت را شکست و بسوخت ، و آن زن را هم کیفر داد ! و غسل کرد و جامه پاک پوشید و میان خاکستر نشست و به زاری و خواری بگریست و گفت : بار خدایا ، گناه مرا بیا مرز ، و پیوسته گریه و زاری کرد !

نیز گفته اند : چون ملک سلیمان در خاتم او بود و نگین آن کبریت احمر ! هر گاه که به وضو نگاه رقی ، انگشتر به زن خویش امینه نام دادی ، خداوند (برای آزمایش و تنبیه) صورت سلیمان را به صورت شیطانی افکند و آن شیطان نزد امینه رفت و انگشتر را بگرفت و در انگشت کرد و بر تخت سلیمان نشست و آن کالبد او بود که بر تخت سلیمان نشست و بر مملکت او جز بر زنان او مسلط گشت ! که خداوند فرمود : اَلْقَيْنَا عَلَيَّ الْكُرْسِيِّ جَسَدًا ثُمَّ اَتَابَ : یعنی جسد شیطان را بر تخت نشانیدیم !

خلاصه ، سلیمان چون از وضو گاه بیا آمد انگشتر خواست ! امینه گفت : بشما دادم ! سلیمان نگریست شیطان را بر تخت خویش دید ! بدانست که عقوبت و ابتلاء حق است که ملک را از او بستاند ! آنگاه به بیابان رفت و روز و شب همی زارید و عذر گناهان همی خواست و توبه کرد .

بنی اسرائیل که کارهای زشت و بد شیطان را دیدند بدانستند که او جای سلیمان نشسته ، جلگی آماده جنگ با او شدند! شیطان فهمید و بدریا رفت و انگشتی را به دریا افکند و سلیمانرا مدت امتحان و ابتلاء سر آمد و چهل روز گذشته بود که به ساحل دریا رفت، قومی شکارچی را دید که در دریا شکار ماهی می کنند، سلیمان از آنها طعام خواست آنها کمترین و پست ترین ماهی را به او انداختند! سلیمان برداشت و شکم او بشکافت انگشترا شکم او بیرون آورد و به انگشت کرد و خدای را سپاس گزارد و به تخت پادشاهی خویش بازگشت!!

گفته اند: گناه سلیمان در این قصه این بود که او از گرفتن زن، بررون از بنی اسرائیل ممنوع بود و او برخلاف آن عمل کرد و دختر پادشاه صیدون را به زنی بگرفت و آنها قومی بت پرست بودند! در نتیجه دید آنچه دید و رسید به آنچه رسید! بزرگ است خدای بخشنده مهربان!

۴۱- وَادْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ (۱). ایوب هم زمان با یعقوب بود، سبب ابتلای او به بدترین بلاها چند چیز نوشته اند: بعضی گویند: روزی مردی ستم دیده به او متوسل شد ایوب او را یاری نکرد! دیگری نوشته در همسایگی او کشور پادشاه کافری بود و چون گوسفندهای او در آن ملک چرا می کرد با آن کافر به جنگ برخاست! دیگری نوشته: چون گوسفندی را کشت و از گوشت آن به سائل گرسنه نداد! دیگری نوشته: چون امر منکر و ناپسندی را دید و نپذیرفت! و گفته درُست تر آنست که خداوند برای بالا بردن درجات او او را آزمایش کرد.

۴۲- اُرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ. چون مدت بلای ایوب سر رسید جبرئیل او را گفت پایت را بر زمین زن! چون چنین کرد چشمه آب گرمی نمایان شد و تن خود را شست و شو داد! آنگاه گفت پای دیگر بر زمین زن، چون چنین کرد چشمه آب سردی جوشیدن گرفت که از آن آب آشامید و همه تن او درست و سالم گردید.

۴۳- وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا آیه. خداوند اهل و اولاد او را به او باز گردانید و به او بخشید و مانند آنها هم از نسل اولاد او افزود! و همه از راه مرحمت و بخشایش بود!

۴۴- وَخُذْ بِبَيْدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ. مفسران گفته اند: ابلیس به صورت طبیعی بر سر راه نشست و بیمار را درمان می کرد از آن ایوب آمد و پرسید فلان بیماری را درمان می کنی؟ گفت: طبیعی می کنم بشرطیکه چون او را شفا دهم او بگوید: تو مرا شفادادی! و از شما جز این نخواهم! زن جریبان را به ایوب گفت، ایوب بدانست که این شیطان است، و او را از راه به درمی برد! ایوب سوگند یاد کرد که اگر خوب و سلامت شد او را صد تازیانه زند و نیز گفته اند که ابلیس زن را گفت: اگر ایوب بنام من قربانی کند، او را شفا دهم، زن ناقص عقل و سست یقین و کم خیرد، از تنگ دلی گفت میروم و گوسفندی بنام آن کس قربانی می کنم! ایوب از این سخن در خشم شد و سوگند یاد کرد و گفت: چون از این بیماری برخیزم تو را صد تازیانه زنم!

ایوب که تن درست شد خواست سوگند راست کند جبرئیل آمد و از حق تعالی پیغام آورد که این زن در روزگار بلا تو را بسیار خدمت نیکو کرد، اکنون دسته ای گیاه و گل که به شمار صد باشد بر گیر و او را یک بار زن! تا سوگند تو توبه و دروغ نگردد!

۴۵- وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ آيَهُ. منظور از یاد این سه نفر، نشان دادن قدرت آنان و نعمتهائی که خداوند به آن سه نفر پیغمبر داد که صاحب علم و عمل بودند و مراد از آیدی عمل و از ابصار علم است که خداوند به آنان عنایت فرمود.

۴۶- إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ. ما آنانرا بیاد آخرت برگزیدیم و خالص کردیم تا خالص شدند و یاد آن جهان کردند و آنرا بستودند و مردم را به آن بازخواندند و پیوسته از آن سخن گفتند و بدان عمل کردند!

برخی مفسرین دار را سرای این جهان دانند که خداوند آنها را در این سرای فضیلت و برتری داد که همگی معروف (آوای) جهان شدند و تا جهان باقی است ایشان را نام نیک و آوای نیکو باشد.

۴۹- هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّا لَِلْمُتَّقِينَ لِحُسْنِ مَلَابٍ. این است قصه پیغمبران و سرگذشت ایشان، آنگاه ثواب و درجات آنها و رنجها و بلاها که در این جهان کشیدند بیان کرد و متقیان را بر عموم گفت، تا دانی که همه مؤمنان را می گوید نه تنها پیغمبران!

پیر طریقت در مناجات گفت: ای یار مهربان، بارم ده تا قصه درد خود به تو پردازم، یک نظر در من نگر تا دو گیتی به آب اندازم.

❦ تفسیر لفظی ❦

۶۷- قُلْ هُوَ نَبَوُّا عَظِيمٌ. بگو ای محمد آن خبری که آوردم (پیغام آوردم و از رستاخیز ترسانیدم) بزرگ است.

۶۸- أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ. شما از آن روی گردانیده اید!

۶۹- مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ. مرا دانشی و آگاهی از آن دسته از برترین فرشتگان که با یک دگر خصومت می کردند، نبود! (اگر پیغمبر نبودم).

۷۰- إِنْ يُوْحَى إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ. وحی به من نمیرسد مگر آنکه من آگاه کننده آشکارم.

۷۱- إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِ كُفُّوا عَنِّي خَلْقًا بَشَرًا مِّنْ طِينٍ. آنگاه که خداوند به فرشتگان گفت: من مردی از گِل خواهم آفرید.

۷۲- فَيَا أَيُّهَا سَوِيَّةُ وَتَفَخَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَتَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ. چون او را راست و استوار ساختم و از جان (روح) خویش در او دمیدم، شما او را سجد کنید (به روافقید)!

۷۳- فَسَجَدَ الْمَلَأِ كُفُّوا عَنِّي أَجْمَعُونَ. پس فرشتگان همگان بهم به روی افتادند (سجده کردند).

۷۴- إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ. مگر ابلیس که گردن کشید و او از کافران بود.

۷۵- قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكَبَرْتَ أَمْ كُنْتَ

مِنَ الْعَالِينَ. خداوند، به ابلیس گفت: تو را چه مانع شد؟ تا آنرا که من به دودست خود آفریدم، سجده نکنی؟ گردن کشی کردی یا خود را برتر از دیگران یافتی؟

۷۶- قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ. گفت: من از او بهترم که مرا

از آتش آفریدی و او را (آدم) از خاک آفریدی.

۷۷- قُلْ فَآخِرُجْ مِنْهَا فَمَا تَكُنْ رَجِيمٌ. خداوند فرمود: از آسمان بیرون شو که لغزیده و رانده‌ای!

۷۸- وَإِنْ عَلَيَّكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ. و نفرین (لعنت) من و راندن من تو را است تا روز شمار:

۷۹- قَالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ. ابلیس گفت: خدا یا مرا مهلت (درنگ) ده تا روزی

که ایشانرا برانگیزانند.

۸۰- قُلْ فَآخِرُجْ مِنْكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ. خداوند فرمود: تو از درنگ دادگانی (مهلت‌داری)!

۸۱- إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ. تا روزی که هنگام آن دانستنی است.

۸۲- قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. ابلیس گفت: به خدائی تو سوگند که آنان را همگان

اغوا (بی‌راه) کنم:

۸۳- إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ. مگر بندگان یکتا شناس تو با دل پاک و خالص.

۸۴- قُلْ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ لَا مَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَتَّبِعُكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ. خداوند فرمود: حق است و من به راستی می‌گویم و به حق، که دوزخ را از تو و از پیروان تو همگی پر

خواهم کرد!

۸۵- قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ. بگوا ای پیغمبر، که من از شما

مزدی نمی‌خواهم و من از کسانی که از خود چیزی می‌سازند نیستم.

۸۶- إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ. نیست اینکه من آوردم (قرآن) مگر بادی و سخنی جهانیان را.

۸۷- وَلِتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ. و خبر آن را بعد از هنگامی خواهید دانست.

تفسیر ادبی و عرفانی

۶۷- قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ. این خبر عظیم به یک گفتار، اشاره به نبوت محمد (ص) است که خبر

پیغمبری او خبری عظیم است و شأن شائی جلیل و شما از آن غافلید! و از جمال او روی گردانیده و ندانید که چه گم

کرده‌اید! و از چه وامانده‌اید؟ مهنری که در عالم، خود دو کلمه است: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ که

یک کلمه الله و کلمه دیگر محمد است، چنانکه:

فرمان آمد که: ای محمد، تو در حضرت خود ثنای ما می‌گویی، و ما در حضرت خود ثنای تو می‌گوئیم:

ای محمد، تو می‌گویی خدا یکی است، ما می‌گوئیم محمد فرستاده خدا است!

حشمت نوح و جاه خلیل و کرامت کلیم در برابر دریای رسالت محمد قطره‌ایست! و اگر ابراهیم

و موسی و عیسی در زمان رسالت محمد زنده بودند، کار جاروب خدمت محمد که بلال و عمار برداشتند آنها

برمی‌داشتند!

به گفتار دیگر: این خبر عظیم سه چیز است: هول مرگ، و حساب قیامت و آتش دوزخ! مسکین فرزندان

آدم، و او را عقبه‌های عظیم در پیش است و از آنچه در گمانها افتد بیش است! اما این بیچاره مسکین در عشق دنیا

چنان غرقه موج غفلت شده که نه از ساقه خود می‌اندیشد و نه از خاتمه کاری‌ترسد!

هر روز بامداد فرشته‌ای ندا می‌کند که ای مردم، شما برای کار مهمتی آفریده شده‌اید و خود از آن غافلید! آری در کار خود، چون اندیشه کنید کسی که زبان را بدروغ آلوده کرده و دل را به خلاف تیره کرده و سر را به خیانت شوریده گردانیده؟ سری که بجای امانت است به خیانت سپرده! دلی که معدن تقوی است زنگار ناپرهیزی گرفته! زبانی که آلت تصدیق و راست گوئی است بدروغ وقف کرده! لاجرم سخن او جز مکر و خدعه و فریب نیست و دین او جز نفاق نه!

ای مسکین، اکنون اگر می‌خواهی که درد غفلت را درمان کنی، راه تو آنست که تخته نفاق را به آب چشم که از حسرت ریزد بشوئی، و آنرا در وزشگاه بادِ پشیمانی بنهی و به دبیرستانِ شرع شوی و سوره اخلاص بنویسی که خداوند از بندگان خود اخلاص می‌خواهد!

۷۱- إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ آيَةُ. تا آخر سوره، قصه آدم و ابلیس است و سخن درباره ایشان دراز گفته شده و مختصر آنکه: از آدم از روی ظاهری زلتی (لغزش) سرزد، و از ابلیس معصیتی! آدم را گفتند: گندم مخور، خورد! ابلیس را گفتند: سجده کن نکرد! اما رد و قبول آنها از کبردارشان برخاست بلکه از جریان قلم تقدیر خاست! قلم در نتیجه مشیت پروردگار در حق آدم به سعادت رفت، و از نهاد وی علتی پدید آوردند و جنایت او را به حکم عذر، به وی حواله کردند که فرمود: آدم فراموش کرد و ما او را صاحب عزم ندانیم! همان قلم بحکم مشیت خداوند در باره ابلیس به رد و طرد و شقاوت رفت! و از نهاد او کمین گاهی بر ساختند و جنایت وی به آن حواله کردند! که فرمود: ابلیس از سجده آدم ابا کرد و کبر ورزید! لاجرم طوق لعنت بر ساختند و برگردن او بستند، تا هر جوهری که از عمل او برآمد در دست نقاد علم، ناسره در آمد و عبادتش سبب لعنت و طاعتش باعث راندن از درگاه گردید!

آدم در عالم قبول چنان بود که ابلیس در عالم رد! هر کجا درودی و تحیتی است روی به آدم نهاده! هر کجا لعنتی و طردی است رو به ابلیس نهاده و اینکه تا قیامت به او مهلت دادند نه برای تشریف او بود، بلکه مقصود الهی آن بود تا هر کجا کودکی را سرانگشتی در سنگ آید لعنتی بر سرش می‌زنند که: لعنت بر ابلیس باد! داستان طرد ابلیس: بعد از آفرینش آدم، از بارگاه جبروت خطاب عزت به پاکان عالم ملکوت و مقربان درگاه لاهوت رسید که از میان شما یکی را فرمان عزل نوشتیم و توقیع رد کشیدیم! همه آنان از شنیدن این خطاب، عین حسرت و سوز گشتند! جبرئیل نزد عزازیل که هنوز به نام ابلیس نامیده نشده بود و فرشته مقرب بود، آمد، عزازیل به او گفت: اگر چنین حالی پدید آید، دست بر سر من دار که من عزل و رد نشوم! و دیگران از سادات فرشتگان نزد جبرئیل می‌آمدند و همین درخواست را می‌کردند و او هر یکی را ضامن می‌کرد! و می‌گفت دل فارغ دارید که من شما را ایستاده‌ام!

پس از خطاب مزبور، از درگاه عزت خطاب آمد که: آدم را سجده کنید! عزازیل عنان خواجگی باز نکشید! چون نخوت بهتری و برتری (آناخیر مینه) در سر داشت! و با تکبر و غرور خواجگی پیش آمد که مرا از آتش آفریدی و آدم را از خاک!

(۱) منظور از این بیان اشاره به عادت عمومی خداشناسان است که چون در کاری گرهی پیدا شود اول جمله‌ای

که می‌گویند: لعن بر شیطان! که بزرگترین کیفر اوست!

این لعنتی که از آن هنگام ابلیس نام گرفت (یعنی ملعون و مطرود درگاه حق) خاک را با آتش قیاس کرد و در این قیاس راه خطارفرت ازیرا به او گفتند: ای ملعون از کجای می گویی که آتش به از خاک است؟ ندانست که: آتش سبب فرقت است و خاک سبب وصلت! آتش آلت گسستی است و خاک آلت پیوستن! آدم که از خاک بود پیوست تا اورا (فَأَجْتَبَاهُ رَبُّهُ) گفتند و خداوند اورا اختیار کرد و برگزید! و ابلیس که از آتش بود بگسست تا اورا (عَلَيْكَ لَعْنَتِي) گفتند! خاک چون ترشود نقش پذیرد! ولی آتش چون بالا گیرد همه نقشها را بسوزد! لاجرم نقش معرفت ابلیس بسوخت و نقش معرفت آدم، دل آدم و آدمیان را بی فروخت!

بایزید بسطامی گفت: درویشی از درد زدگی و شوریده رنگی و سرو پای گم کردگی، بسان مسافران به پیش او آمد، و از سروجد خویش گفت: ای بایزید چه بودی اگر این خاک بی باک، خود نبود؟ بایزید، از دست خود رها شد، و بانگ بر درویش زد که اگر خاک نبود، این سوز سینه ها نبود! اگر خاک نبود شادی و اندوه دین نبود! اگر خاک نبود، آتش عشق نی فروخت! اگر خاک نبود بوی مهر ازل که شنیدی؟ اگر خاک نبود آشنای خدای لم یزل که بودی؟ ای درویش، لعنت ابلیس از آثار کمال جلال خاک است، رضوان با همه غلمان و ولدان، خاک قدیم خاک است، اقبال ازلی تحفه و خلعت خاک است، تقاضای غیبی آماده به نام خاک است، صفات ربانی مشاطه جمال خاک است، محبت الهی غذای اسرار خاک است، صفات قدیم توشه راه خاک است، ذات پاک منزّه، مشهود دلهای خاک است! این است مقام خاک نزد خداوند که جوان مردی گفته:

زبان پیش که خواستی منت خواسته ام عالم ز برای تو بیارسته ام
در شهر مرا هزار عاشق بیش است تو شاد بزی که من تو را خواسته ام

سوره - ۳۹ - زمر - ۷۵ - آیه - مکی - جزو ۲۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - بنام خداوند بخشنده مهربان.

۱- تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ. نازل شدن این قرآن از جانب خدای توانا راست و دانا است.

۲- إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَأَعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ. ما فرو فرستادیم این کتاب را (قرآن) به تو به راستی و برای اثبات حق، پس تو (ای محمد) خدا را پرست، پرستش اورا و دین اورا پاک دارنده از شک و نفاق!

۳- أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى. آگاه باشید که خدا راست دین پاک و خالص (از انباز گرفتن و با اودر یگانگی به شک بودن!) و کسانی که فرود از خدای یگانه خدایانی گرفتند می گویند ما آنها را نمی پرستیم مگر برای آنکه ما را به خدای یگانه نزدیک کند! إِنَّ اللَّهَ يَجْزِيكُمُ بِبَيْنِهِمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ. خداوند میان آنان داوری می کند و خداوند هر گز دروغ زن ناسپاس و ناگرویده را راه نمی کند!

۴- لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَا صَاطِقِي لَهُمْ لَمَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ. اگر خدا خواستی که فرزند گیرد، خود گزیدی از آنچه خود خواستی از آنچه می آفریند، پاک و بی عیب

است خدای یکتای فروشکننده!

۵- خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ الْبَلَّ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْزِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ. خداوند آسمانها و زمین به راستی و به حق آفریده، شب را بر روز برمی پیچد و روز را بر شب برمی پیچد، (کم و زیاد می کند) و نرم و روان ساخت خورشید و ماه را (برای بندگان) که هر دو آنها تا روز نام زده شده، روان و در گردشند! و آنگاه باشید که اوست توانای آمرزنده پوشنده!

۶- خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنْ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ. خداوند شما را از یک تن آفرید (آدم) پس از آن، از آن یک تن، جفت او آفرید، و فرو فرستاد برای شما از چهار پایان خوردنی، هشت جفت! (جفت نر و ماده) يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَتَأْتِي تَصَرُّفُونَ. شماها را در شکمهای مادرانتان در سه تاریکی می آفریند (تاریکی شکم، تاریکی رحم، تاریکی بجه دان) آن است خدای یگانه پروردگار شما، که او راست پادشاهی، و خدائی جز او نیست، پس چگونه شما را از راه راست برمی گردانند؟ ۷- إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَضِبَ عَلَيْكُمُ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ. اگر همه کافر شوید (بدانید) که خداوند از شما بی نیاز است و برای بندگان خود کفر نه پسندد، و لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ. هیچ کس بار کسی دیگر را نکشد (و کسی را به گناه کسی نگیرند) پس باز گشت همه شما بسوی خداوند است که شما را به آنچه می کردید خبر می دهد که او بر همه دها دانا است!

۸- وَإِذَا مَنَّ اللَّهُ عَلَىٰ نَسْلٍ لَّا نَسْلَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِن قَبْلُ. آنگاه که به آدمی گزندگی یازیانی رسد، خدای خویش را می خواند بسوی او به دل باز گشته! پس از آنکه او را نعمتی داد از سوی خود، آن زاری و رنجی که داشت و از پیش از این نعمت خدا را می خواند، فراموش میکند! وَجَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قِيَاسًا لِّيُظِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ. و او خدا را همتایان گفت و انبازان نهاد تا خویش را از راه سپاس گزاری او گم کند! بگو ای محمد به آن گونه آدم که روزگاری به کفر خویش روزی چند فرا گذار، که تواز دوزخیانی!

تفسیر ادبی و عرفانی

بِسْمِ اللَّهِ، کلمه ایست که شفای دها و ضیاء روحها است، خداوندی که نام او دها را بستان است و یاد او شمع تابان است، نام خداوندیست که مهر او زندگانی دوستان است و یک نفس با او به دو گیتی ارزان است! یک لحظه انس با او خوشتر از جان است، یک نظر از او به صد هزار جان رایگان است.

همان مهر که مرا جز تو یاد خواهد بود / دلم جز از تو کسی را شکار خواهد بود
این قرآن، نامه خداوند کریم است، بندگان را یادگار مهر قدیم است، نامه ای که مستودع آن در جهان است و مستقر آن در میان جان است، همه اندام بنده به نام دوست نبوشان است (شنوا) و نام دوست، جاودان

است ، نامه خبر است و خبر پیش باز عیان است .

۲ - اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ بِالْحَقِّ . آیه . ای محمد ، این قرآن را به تو فرستادیم تا گمشدگان را براه نجات خوانی ، مهجوران از زحمت هجران به راحتی وصال آری ، و رنجوران را از تاریکی ادبار به ساحت اقبال آری ، مکارم اخلاق را به این قرآن تمام کنی ، وقوانین شرع را به آن نظام دهی ، ای محمد ، هر جا نور امت تو نیست تاریکی شرک است و هر جا انس شریعت تو نیست همه زحمت شکست است ، فاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ . خداوند می گوید ای محمد ، اکنون همه ما را باش ، سر خود با ما پرداخته ، از اغیار دل برداشته ، و از بند خویش باز رسته . (این است عبادت خالص و مخلص) .

آورده اند که رسول خدا از این خطاب چنان ادب گرفت که جبرئیل آمد و گفت : ای محمد ، میل داری پادشاه پیغمبر باشی ، یا بنده پیغمبر ؟ گفت : خداوند ، بندگی تو را خواهم کرد و پادشاهی و مملکتی نخواهم ، پادشاهی و مالکیت تو را مسلم و بندگی ما را مسلم ، امید من جز لطف تو نیست و پناه من جز حضرت عزت تونه ! اگر ملک اختیار کنم ، افتخار من به ملک باشد لکن بندگی اختیار کنم که مملوک باشم و به مالکیت تو افتخار کنم .

در حدیث است که پیغمبر فرمود : من سید فرزندان آدم هستم و این برای من فخر نیست ! فخر ما به دوست است نه به دیگری ! کسی که فخر کند به چیزی یا کسی ، فخر کند که از او برتر و بالاتر باشد نه فرود و پائین تر ! در دو جهان هیچ چیز از آن ما نیست ! پس ما را بهیچ فخر نباشد ، فخر ما به خدای آفریننده است ، زیرا بالاتر از او کسی برای ما نیست ، اگر به جز به او به دیگری فخر کنیم فرمان او را که فرمود : خالص و مخلص مرا پرست ، بگذاشته ایم ! و گذاشتن نافرمانی است و به غیر نگرستن بجای نیست پس به غیر او فخر نیست .

۳ - اَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ . سزاوار خداوند ، پرستش پاک است بی نفاق ، و طاعت به اخلاص است بی ریا ، و گوهر اخلاص را صدف در دل یا بند درد ، یای سینه ! از اینجا است که پیغمبر گوید از جبرئیل پرسیدم اخلاص چیست ؟ او از خداوند پرسید ، ندا رسید که اخلاص رازی است که من آنرا در دل هر یک از بندگان که دوست داشتم نهادم ! گوهری از خزینه اسرار خود بیرون آوردم و در سؤیدای دل دوستان خویش ودیعت نهادم ! این اخلاص نتیجه دوستی و اثر بندگی است ، هر که جامه اخلاص پوشد هر کار کند از میان دل کند ، دوستی حق با آرزوهای پراکنده در یک دل جمع نشود ، فریضه تن نماز و روزه است فریضه دل دوستی حق ! و نشان دوستی حق آنست که هر چه از دوست به تو آید به دیده نهی و گوئی :

آن دل که تو سوختی تو را شکر کند و آن خون که تو ریختی به تو فخر کند
زهری که به یاد تو خورم نوش آید دیوانه تو را بیند و با هوش آید !

۶ - خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ . آسمان و زمین و روز و شب آفرید تا صفت قدرت خود به خلق نماید و بداند که او قادر بر کمال است و صانع بی اختیال ، بروحانیت او از صنع او دلیل گیرند . آدم و آدمیان را بیافرید تا ایشانرا خزینه اسرار قدیم و نشانه الطاف کرم گرداند ، که کُنْتُ كُنْزًا مَخْفِيًّا فَتَاَحَبَّبْتُ اَنْ اُعْرَفَ . گنج پنهانی بودم دوست داشتم که شناسائی بهم ، ذات و صفات منزّه داشتم ، عارف می بایست که آنرا بشناسد ، جلال و جمال بی نهایت داشتم ، مُحِبِّ می بایست که بیابد ، دریای رحمت و مغفرت به موج آمده ، بنده رحمت شده و آمرزیده

باید! - مخلوقات دیگر با محبت کاری نداشتند، از آن جهت که در خود هرگز همت بلند ندیدند، با فرشتگان هم حدیث محبت نرفته از آن سبب که کاری راست بسامان، از آنها است و دیگر کاری نیست! و آن گنجهای اسرار و رمزهای نا آشکار که در نهاد آدمیان گذاشته شده در نهاد فرشتگان نهاده نشده!

این زیروزبری آدمیان، این حیرت و دهشت آنان، این قبض و بسط و حزن و سرور ایشان، این غیبت و حضور و جمع و تفریق آنها، همه شربتهای زهر آمیغ به دست ایشان ساخته، و تیغهای آهخته برگردن آنان آویخته! همه اینها از آن سبب است که شمه‌ای از گیل محبت بمشام آنان رسیده!

عشق تو مرا چنین خرابانی کرد
و ر نه به سلامت و به سامان بودم
بایزید بسطامی گوید: وقتی در خلوت در نماز شراب عشق بودم، با کسی که مرا بیاد بود هم نشین بودم، گستاخی بکردم و از آن گستاخی (بستاخی) بسی بار بلا کشیدم، و بسی جرعه محنت چشیدم، الاهی! جوی تو روان، این تشنگی من تا کی؟ این چه تشنگی است؟ و جامها می بینم پیاپی!

زین نادره تر کرا بود هر گز حال؟
من تشنه و پیش من روان آب زلال!
بایزید گوید: از این گفتار، به سرم الهام دادند که بایزید، خبر نداری که به این طایفه گوشت بی جگر فرو شدند! و در انجمن دوستی جز جامه بلا نپوشند! بگریزا اگر سر بلا نداری! و رنه خونت بریزند!
بایزید گوید: بر گستاخی بیفزودم و به بیخودی گفتم: الاهی، من گریختم، لطف تو در من آویخت! آتش یافت بر نور شناسائی کرم توان گریخت، از باغ وصال نسیم قرب میهر تو وزید! باران فردانیت برگرد بشریت فضل تو ریخت!

اول تو حدیث عشق کردی آغاز!
از در خور خویش کار ما را می ساز
ما که گنجیم در سراپرده راز
لا فی است به دست ما و منشور نیاز
بایزید گوید: آخر به سیرم ندا آمد، و از آسمان لطف باران برآمد، و درخت امید به برآمد! و کسان پیروزی به درآمد! که پای به گیل فرو شده دست بیار!

بیر طریقت گوید: عزت قدم، از انواع کرم راهی ساخته که ناپیدا است، و رهی را اول قصیدی غیبی دهد تا از جهانیش باز برآید! پس نوری روشن دهد تا از جهانیش باز برآید! پس کشتی نزدیک دهد تا از آب و گل باز برآید! چون فرو شود آنگاه وصال فرد را شاید!

جوی بنده تو همچو تو فردی باید
آزاد ز هر علت و دردی باید!
زان می نرسد به وصل تو هیچ کسی!
کاندر خور غمهای تو مردی باید!

❦ تفسیر لفظی ❦

۹- اَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ . آيا کسی که فرمان بردار است و به بندگی ایستاده در پاسهای شب، گاه روی بر زمین نهاده و گاه ایستاده، از عذاب آن جهان می پرهیزد و به رحمت خداوند امیدوار است، قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَسْتَلْزَمُ الْكِرُّ أُولَؤُا الْكِبَابِ . بگو (ای محمد) کسانی که میدانند با کسانی که نمی دانند هرگز همسان باشند؟ همان کسانی پند

پذیرند و حق دریا بند که خرد دارند.

۱۰- قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ . بگو ای پیغمبر، خداوند می گوید: ای بندگان من که ایمان آورده اید، خشم خدا را بپرهیزید، آنان که نیکوئی کردند و در اسلام نیکو درآمدند، در این دنیا آنانرا نیکوئی است، و زمین خدای فراخ است، و جز این نیست که مزد شکیبایان را بی شمار و بی اندازه خواهد داد.

۱۱- قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ . بگو ای محمد، خدا مرا فرموده که او را پرستم در حالیکه پاک دارنده و خالص پرستش خویش باشم.

۱۲- وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ . و مرا فرمودند که اول کس باشم از گردن نهندگان!

۱۳- قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ . (ای محمد) بگو به مشرکان، که من اگر از خدای خویش سرکشی کنم و نافرمان باشم، از عذاب روز بزرگ (روز قیامت) میترسم.

۱۴- قُلِ اللَّهُ أَعْبُدْهُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي . بگو خدا را می پرستم در حالیکه پاک دارنده پرستش خویش هستم.

۱۵- فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنْ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ . پس شما (مشرکان) هر که را جز خدای یگانه می خواهید پرستید، (به آنها بگو) زیان کاران آنهایی هستند که از خویش و کسان خویش روز رستاخیز درمانند، آگاه باشید که زیان کاری آشکارا این است!

۱۶- لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكُمْ يُخْوَفُ إِلَهُ بِهِ عِبَادُهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ . بر بالای سر آنها طبقهائی از آتش است و در زیر آنها هم، این همان است که خداوند بندگان خود را به آن می ترساند، (وی گوید) ای بندگان من از خشم و عذاب من بپرهیزید.

۱۷- وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ . و آنان که از پرستیده های ناسزا دوری جویند و از آنکه آنها را عبادت کنند بپرهیزند و به بندگی خداوند بازگردند، آنان را بشارت است پس (ای محمد) توبندگان ما را بشارت ده.

۱۸- الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ . آن بندگان کسانی هستند که از تو سخن می شنوند (می نیوشند) و نیکوتر آنرا پیروی می کنند آنانند که خداوند راهنمائی شان کرده و آنان صاحبان خیر دند.

۱۹- أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ . آیا کسی که سزاوار عذاب خدا است آیا تو او را از آتش دوزخ بیرون آری؟

۲۰- لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعِنْدَ اللَّهِ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ . لکن آنها که از خشم و عذاب خداوند بپرهیزیدند ایشانرا غرفه ها است از زیر یک دگر (بالاخانه ها) که از زیر درختان آن جویهای آب روان است . وعده خداوند تخلف پذیر نیست .

۲۱- اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنْبَاعٌ فِيْ الْاَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهٖ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا اَلْوَانُهٗ ثُمَّ يَهْبِيجُ فَتَخْرِجُهُ مُنْقَرًّوًا ثُمَّ يَجْعَلُهٗ حُطَامًا اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّاُولٰٓئِي الْاَلْبَابِ (۱۶)

پایان آید؟ به رنگهای گوناگون، پس از آن خشک شود و شما آنرا زردینی، پس از آن خرد کنند و ریزه ریزه شوند، در همه آنها یاد کردی (و عبرتی) مَرِّ زُرْكَان و خردمندان است.

تفسیر ادبی و عرفانی

۹- اَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ اَنْلَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا. آیه. این صفت قومی است که پیوسته بر درگاه حق در مقام خدمت باشند، هنگام نماز، نهاد ایشان بکلی عین تعظیم گردد و از خجالت گناه همواره باسوز و حسرت باشند. پیشوایان گویند: فرمان خدای به کار بستن از دورا است، یکی از راه عبودیت و دیگری از راه محبت، و البته حکم محبت بر تر از حکم عبودیت است، زیرا مُحِبِّ پیوسته در آرزوی آن است که محبوب را خدمتی کند، پس خدمت در او همه اختیاری است و هیچ اکراهی در آن نه! منت پذیرد و هیچ منت نهادن و گوش به مکافات داشتن ندارد! لیکن خدمتی که از روی عبودیت بود، در آن هم اختیار باشد و هم اکراه! هم ثواب جوید هم پاداش خواهد! این مقام عابدان است و عاقله مؤمنان چنین اند! و آن صفت عارفان است و منزلت صدیقان، هرگز این دو صفت برابر نباشند، زیرا آن به نعمت قانع شده و از راز ولی نعمت باز مانده! و این به حضرت رسیده و در مشاهده دوست بیاسوده!

پیر طریقت گفت: من چه میدانستم که پاداش بر روی دوستی تاش است! من همی پنداشتم که مهینه خلعت پاداش است، کنون دریافتم که همه یافتها در یافت دوستی، لاش است^(۱).

۹- قُلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ. آیه. آیا عالم و جاهل با هم برابرند؟ نه! و بدانکه علم سه نوع است علم خبری، علم الهامی، علم غیبی، علم خبری گوشها شنود، علم الهامی دلها شنود، علم غیبی بجانها شنود. علم خبری به ظاهر آید تا زبان گوید. علم الهامی به دل آید تا بیان گوید، علم غیبی به جان آید تا زمان گوید! علم خبری به روایت است، علم الهامی به هدایت است، علم غیبی به عنایت! علم خبری تحصیلی است، علم الهامی باز یافتی است، علم غیبی لدنی است.

شیخ جنید را پرسیدند: این علم لدنی از کجای گوئی؟ گفت: اگر از (کجا) بودی پرسیدی!

۱۰- قُلْ يَا عِبَادِ اللَّهِ اتَّقُوا رَبَّكُم. آیه. این خطاب به گروهی است که مراد نفس خویش را عنایت حق دانسته و دلخواه خود را به موافقت حق بدادند و خشنودی خدا را به هوای نفس برگزیدند تا صفت بندگی ایشان درست گشت و خداوند رقم اضافت بر آنها کشید که فرمود: ای بندگان من!

بایزید بسطامی گوید: اگر روزی رستخیز مرا گویند آرزویی کن، گویم آرزوی من آنست که به دوزخ اندر آیم و این نفس را بر آتش عرضه کنم که در دنیا از او بسیار بپیچیدم و رنج وی کشیدم!

آری، زشتیهای نفس بسیار است و بی هوده های آن بشمارا و زیانیهای او بی شمارا با دنیا آرام گیردا به

(۱) معنی تاش: یار و دوستی و شریک. یافت وصال. مشاهده، لاش: بی هوده، ضایع. تباه. هیچ.

حرام شتابد! از گناه نپندیشد! به طاعت کاهلی کند! در خدمت خودپسندی آرد و ریای مردم جوید! این خوی‌ها همه آنست که بیم زوال ایمان است! بنده آنگاه در صفت بندگی درست آید که خود را در خدمت مقصّر بیند تا خود پسندی (عجب) نیارد، و دنیا را به چشم فنا بیند تا با وی نیار آمد، خلق را به چشم عجز نگرد، تا از ریا این گردد، نفس را دشمن گیرد تا با وی موافقت نکند، خویشان را به حقیقت بنده داند تا پای از بند بندگی بیرون نهد! چون این صفات در وی موجود شد، ثمره آن این بود که خداوند فرمود:

... لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ. چنین بنده نیکوکاری، در دنیا او را صحت و عافیت باشد و ثنای نیکو و ذکر پسندیده، نور دل افزوده، سیای صالحان یافته و در عقبی به این منزلت و مرتبت رسیده که:

۲۰- لَهُمْ غُرَفٌ مِّنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ. آیه. بالای هر طبقه از خانه طبقه دیگر و برتر است و آنان در غرفه‌ها ایمن هستند، مؤمن از خاک برخاسته، و از شمار پرداخته، و از دوزخ رسته و در بهشت امن نشسته، از عذاب جدائی رسته و با وصال دوست پیوسته و به راحت آرمیده. همه اکرام بیند نه اهانت، همه عزت بیند نه مسکلت، همه جوانی بیند نه پیری! همه زندگی بیند نه مرگ، همه شادی بیند نه اندوه، همه رضا بیند نه نخط، همه دیدار بیند نه حجاب!

... وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ. خداوند به مؤمنان وعده بهشت داد و خلاف ندارد، به توبه کاران وعده آمرزش داده و آنها را می‌آمرزد و تردید ندارد.

تفسیر لفظی

۲۲- أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِإِثْلَاقِ سُلَامٍ فَهَوَّ عَلَىٰ نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلنَّفَاسِئَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ أَوْلَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. آیا کسی که خداوند دل او را برای مسلمان شدن باز گذاشت تا او به روشنائی از خداوند خویش است؟ (مانند کسی است که در تاریکی کفر است؟) پس ویل و نفرین باد بر کسانی که دلهایشان از یاد خداوند بخت و در تباهی است! آنان در گمراهی آشکارا هستند.

۲۳- اللَّهُ تَزَلَّ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ. خداوند فرو فرستاد نیکوترین سخن را، نامه‌ای هموار مانند یک دگر، (دو تو دو تو) دگر باره دگر باره، که پوست و موی تن کسانی که از خداوند می‌ترسند میلرزد! ثُمَّ تَلَيْنَ الْجُلُودَ هُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكُ هُدًى لِّلَّذِينَ يَهْتَدُونَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ. آنگاه پوستها و موی‌های ایشان (که به خدا امیدوارند) پیار آمد و دلهای آنان به یاد خدا نرم شود، این است رهنمونی خداوند که راهنمایی می‌کند هر کس را که بخواهد و هر کس که خدا او را بی‌راه کرد، او را راهنمایی نیست.

۲۴- أَفَمَن يَتَّقِي بُيُوتَهُ سَوْءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ. آیا کسی که به روی خویش از آتش و از بد عذاب روز جزا می‌پرهیزد، (مانند کسی است که ایمن است؟) و به ستم کاران گویند بچشید پاداش آنچه را که در دنیا کردید!

۲۵- كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَنُتِلِهِمُ الْعَذَابُ مِن حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ. کسانی که پیش از قوم تو بودند (ای محمد) پیغمبران را دروغ زن گرفتند تا به ایشان عذاب و کیفر از جایی رسید که ندانستند!

۲۶- فَأَذِاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.

تا خداوند به آنها در دنیا رسوائی چشائید و همانا عذاب آن جهان بزرگتر است اگر نیک دانندی!

۲۷- وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ. ما در این

قرآن برای مردم از هر سائی (مثلی) زدیم تا مگر بپند پذیر شوند.

۲۸- قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ. قرآنی تازی بی هیچ کژی تا مگر از

عذاب بپرهیزند و پرهیز کار شوند.

۲۹- ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ

مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. خداوند مثل مؤمن و مشرک را به مردی زد که غلام دوشریک

است و آن دو با یک دگر تندیخو و ناسازگارند! و حال آن مردی که غلام یک مرد است، آیا این دو نفر هر دو

در حالت و صفت یکسانند؟ - سپاس و ستایش خدای را (که یکتا و یگانه است) بلکه بیشتر آنان نمی دانند.

۳۰- إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ. تو (ای محمد) روزی مرده ای و آنان هم (روزی) مرده اند!

۳۱- ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ. پس آنگاه شما (یعنی امت محمد) در

روزر ستاخیز نزد خدایان (راجع به ستمهای که در دنیا نسبت به هم کرده اید و راجع به ظلم ها) خصوصتها با هم

خواهید کرد.

جز و بیست و چهارم :

۳۲- فَتَمَنَّنْ أَظْلَمَ مِمَّنْ كَذَّبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ الْيَمِّنُ فِي جَهَنَّمَ

مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ. پس کیست ستم کارتر از کسی که برخدا دروغ گوید؟ و سخن راست خدا را چون به او آید

دروغ پندارد؟ آیا بجای کافران در دوزخ نیست؟

تفسیر ادبی و عرفانی

۲۲- أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِّلْإِسْلَامِ آیه. بدانکه دل آدمی را چهار پرده است : اول پرده

(سینه) طبق این آیت، دوم پرده قلب (دل) طبق آیه کَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ. سوم پرده فؤاد (خرد)

طبق آیه مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى. چهارم پرده شغاف (دوستی زیاد) طبق آیه قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا. که

بارگاه عشق است.

هر یک از این چهار پرده را خاصیتی است که حق تعالی به هر یک نظری خاص دارد، چنانکه چون

خواهد ریمده ای را به کند لطف آرد و در راه دین خود کشد اول نظری به سینه او کند تا از هوی ها و بدعتها

پاک گردد! و قدم وی به جاده مستقیم رود، سپس نظری به دل او کند تا از آلائش دنیا و اخلاق نکوهیده مانند

عُجْب (خود پسندی) حَسَد (رَشَك) کِبَر (خود بینی) رِیَا (خود نمائی) حرص (آز) عداوت (دشمنی) و رعونت

(خود آرائی و جلّلی) پاک گردد و در راه وَرَع (پارسائی) روان شود. پس از آن خداوند نظری به خرد (عقل)

وی کند و او را از علایق و خلائق باز ببرد، و چشمه دانش و حکمت در دل وی گشاید و نور هدایت تحفه نقطه دل

او گرداند، که فرمود: فَهَوَّ عَلَيَّ نُورٌ مِّن رَّبِّهِ. آنگاه نظری به دوستی و عشق او کند، نظری و چه نظری! نظری